



● ساختار سرمایه داری ایران
 ● مسئله ارضی در ایران
 ● طبقه کارگر و دموکراسی بورژوازی لبنان
 ● پرولتاریا و انقلاب لئون تروتسکی
 ● درباره برنامه انقلابی
 ● سفر هواکوفنگ به ایران و نظریه سه دنیا
 ● بحران استالینیزم و کمونیزم اروپایی

شماره ۸ پائیز ۱۳۵۷

کمونیسم اروپائی

پیشگفتار

احزاب "کمونیست اروپائی" با این بورکراسی آخرین نمونه بحران استالینیزم محسوب می شود. غیرمتمم وابستگی نهائی این احزاب به مسکو، "جدال" حاضر موجب طرح مسائل اساسی درون مجموعه احزاب کمونیست شده است. موضع گیری علیه بورکراسی کرملین بهر حال از دامنه سه حزب کمونیست ایتالیا - فرانسه - اسپانیا - گذشته و درون احزاب کمونیست بسیاری از کشورها بحث در گرفته است. مثلاً حزب کمونیست بریتانیا عاقبت در کنگره سی و پنجم خود در نوامبر ۱۹۷۷ بطور رسمی "کمونیسم اروپائی" را پذیرفته و این نتیجه نهائی مبارزه درونی دو ساله محسوب می شود. حزب کمونیست سوئد نیز "کمونیسم اروپائی" را قبول کرده و این موجب شده که گروهی از استالینیست های قدیمی و محکم از حزب انشعاب کرده، حزب کمونیست کارگری را ایجاد کنند. جالب اینجا است که در مراسم جشن های شصتین سالگرد انقلاب اکتبر برتوف از هر دوی این احزاب دعوت به عمل آورده بود، هر دو در مراسم حضور داشتند و هر یک معترض به حضور دیگری بود. بحث درون بسیاری از دیگر احزاب استالینیست ادامه یافته در برخی بیروان "کمونیسم اروپائی" اکثریت دارند (چون حزب کمونیست ژاپن) و در برخی مخالفان آن بیشترند (چون مورد احزاب کمونیست آلمان فدرال، ایالات متحده، و... حزب توده ایران).

۱- از بحران سرمایه داری تا بحران انقلابی

امروز بحران ساختاری اقتصادی و اجتماعی - سیاسی سرمایه داری پسین در کشورهای اروپای لاتین به شکل کامل بحران حکومتی خود را نشان می دهد. سرمایه داری که مرحله رونق خود را در فاصله سالهای ۱۹۴۸-۶۷ از سرگزرانده، در دهه اخیر درگیر بحران کلاسیک اشباع تولید و تورم درگستره جهانی بوده است. تبدیل مرحله رونق به حالتی که در آن مجموعه مشکلات تحقق ارزش افزونه به شکل کامل خود ظاهر شده اند این بار با چنان شدتی رخ داده که در هیچ یک از ادوار گذشته وجه تولید سرمایه داری سابقه نداشته است.^۱

تورم شدید غیر قابل نظارت، عدم امکان افزایش ارزش افزونه و بیکاری شدید از مشخصه های اصلی این بحران به حساب می آیند. حتی در سپتامبر ۱۹۷۶ که مرحله بهبود (UPTURN) بحران آغاز می شد باز بیکاری در کشورهای عمده سرمایه داری به شدتی که با ارقام زیر درک می شود وجود داشت: ایالات متحده آمریکا ۷٫۴۰۰٫۰۰۰ نفر، بریتانیا ۳٫۱۹۰٫۰۰۰ نفر، ایتالیا ۱٫۴۵۰٫۰۰۰ نفر، ژاپن ۱٫۳۰۰٫۰۰۰ نفر، آلمان غربی ۸۹۹٫۰۰۰ نفر، فرانسه ۸۴۱٫۰۰۰ نفر.^۲ این بحران در حالی ظاهر شده که جنبش پرولتاریا در حال رشد است. پس از شکست فاشیزم کارگران اروپا توانسته اند در طول سی سال گذشته مجموعه ای از نهادها و سازمانهای ویژه خویش را ایجاد کنند. مبارزه آنها جهت کسب حقوق دمکراتیک رشد یافته و پس از سالهای ۱۹۶۸-۶۹ در مهمترین بخش های تولید خواست نظارت کارگری به صورت مهمترین مساله عنوان شده است. بواسطه اعتصابها، اشغال کارخانه ها، و ایجاد کمیسیونهای کارگری، پرولتاریا نسبت به سالهای پیش از جنگ دارای آگاهی به مراتب موزون تر است و از امکانات فرهنگی - اجتماعی مساعدتری برخوردار

پدیده معروف به "کمونیسم اروپائی" درون احزاب کمونیست سه کشور اروپای لاتین: ایتالیا - فرانسه و اسپانیا رشد یافته است. در بررسی این پدیده باید به نکات زیر توجه نمود: (۱) امروز در این کشورها آخرین مراحل روند تبدیل بحران پیشا انقلابی به وضعیت انقلابی رخ می دهد. این روند در مناسبت با بحران گسترده اقتصادی و اجتماعی - سیاسی سرمایه داری پسین تکوین یافته است. آنچه در بحران حاضر قابل توجه است مبارزه رشد یابنده پرولتاریای اروپاست. در قلیسه با بحران های گذشته وجه تولید سرمایه داری و بعنوان مثال بحران دهه ۱۹۳۰ این بار مبارزه کارگران در حال پیشرفت است. برخلاف سالهای دهه ۹۳۰ که طبقه کارگر اروپا شکست خورده بود و سرمایه داری توانسته بود با ایجاد فاشیزم مجموعه دستاوردهای پرولتاریا را در هم بکوبد، امروزه مبارزه کارگری نه تنها موجب پیدایش مجموعه ای از حقوق و نهادهای دمکراتیک شده است، بلکه خواست های انقلابی طبقه روشن تر بیان می شوند و برای افسار تحت ستم جامعه بیشتر قابل درکند.

(۲) در مقابل این بحران احزاب کمونیست اروپای لاتین دارای استراتژی رفمیستی گذر مسالمت آمیز به سوسیالیسم هستند. این استراتژی به هیچ رو پدیده جدیدی نیست و نتیجه منطقی سیاست سازش طبقاتی است که رسماً از کنگره هفتم کمینترن (۱۹۳۵) به اینسو از جانب احزاب استالینیست پذیرفته شده است.

(۳) در زمان حاضر پیشگام پرولتری نه تنها علیه سرمایه بلکه علیه رهبری رفمیست و استالینیست احزاب و اتحادیه ها نیز مبارزه می کند. این مبارزه بطور دائم گسترده میشود و با بیکار کارگران جوامع در حال گذار علیه بورکراسی حاکم در آن جوامع در رابطه است. در کشورهای اروپای لاتین این مبارزه چنان ابعادی یافته که به سادگی می توان از مبارزه ضد بورکراتیک کارگری سخن راند. موضع "کمونیست های اروپائی" علیه برخی از اعمال بورکراسی مستقر در اتحاد شوروی و دیگر جوامع در حال گذار در واقع چیزی جز واکنش رهبری استالینیست احزاب "کمونیست اروپائی" در مناسبت با مبارزه ضد بورکراتیک کارگری نیست.

(۴) بیان نظری این واکنش که از جانب "کمونیست های اروپائی" ارائه می شود بطور دقیق در چارچوب ایدئولوژیک استالینی باقی مانده و در عمل مکمل استراتژی رفمیستی این احزاب گشته است.

(۵) بازتاب این استراتژی در سطح مسائل سازماندهی و تشکیلاتی، روند سوسیال دمکراتیزه شدن احزاب "کمونیست اروپائی" است. "تکامل" دو ساله آنها بخوبی نشان می دهد که قادر به پیچیدن تمامی طریق تبدیل به احزاب سوسیال دمکرات نیستند. مهمترین دلیل این عدم امکان، وابستگی نهائی احزاب "کمونیست اروپائی" به بورکراسی مستقر در جوامع در حال گذار است.

(۶) "کمونیسم اروپائی" بیان بحران استالینیزم است. بحرانسی که بطور دائم از سالهای پس از جنگ دوم به اینسو در سطح جهانی نمودار شده و مهمترین مثالهای آن تقابل میان عمل احزاب کمونیست یوگسلاوی و چین با منافع بورکراسی کرملین است. "جدال"

است. از یکسو در سطح جامعه ملی همزبونی خویش را استوار می‌سازد و از سوی دیگر در وضعیت انقلابی شرط ایزکتیو تسخیر قدرت سیاسی برایش از همیشه آماده تر است. این مبارزه گسترده کارگری در اروپا تنها تفاوت بحران موجود سرمایه داری پسین با بحران سالهای ۱۹۳۰ نیست، بلکه امروزه سرمایه داری در سطح جهانی نیز با مبارزه توده های زحمتکش روبروست و در فاصله سالهای ۱۹۴۵-۶۸ انقلاب در کشورهای عقب مانیده و مستعمره یا شبه مستعمره، منجر به ایجاد سلسله ای از جوامع در حال گذار گشته و اتحاد شوروی از حالت انزوا و محاصره کامل خارج گشته است. مبارزه توده های رنجبر از حد ملی گذشته و در مناطق عمده ای از جهان مبارزه انقلابی گسترش یافته و بواسطه مهمترین این مبارزات، در هند و چین، امپریالیزم به سختی شکست خورده است. انقلاب و بنام دامنه مبارزه ضد سرمایه را به درون خود جوامع سرمایه داری کشانده، بطوریکه به سهولت می‌توان دید در روند تکوین مبارزه ضد جنگ و بنام در ایالات متحده و اروپای غربی، آگاهی توده ها رشد یافته است.

لنین در چپ روی و بیطاری کودکی کمونیزم می‌گوید: "قانون بنیادی انقلاب که توسط کلیه انقلابها خاصه سه انقلاب روسیه در قرن بیستم تأیید شده چنین است: جهت انقلاب صرفاً کافی نیست که توده های استثمار کننده و تحت ستم به عدم امکان زندگی به شکل گذشته پی‌برند و تغییر را خواستار شوند. بلکه نکته اساسی این است که استثمارگران نتوانند به شکل گذشته زندگی کنند و حکم برانند. انقلاب تنها زمانی پیروز می‌شود که طبقات پائین نخواهند به شکل گذشته زندگی نمایند و طبقات بالا نتوانند به شکل گذشته حکومت کنند. می‌توان این حقیقت را به این شکل نیز بیان کرد: انقلاب بدون یک بحران گسترده ملی (در برگیرنده هر دو استثمار کننده و استثمارشونده) غیر ممکن است. از این جهت برای رخداد انقلاب اولاً باید اکثریت کارگران (یا دستکم اکثریت کارگرانی که دارای آگاهی طبقاتی هستند، متفکر و از نظر سیاسی فعالند) بطور کامل به ضرورت انقلاب پی‌برند و آماده مرگ در راه آن باشند. ثانیاً باید طبقه حاکم به بحران حکومتی دچار آمده باشد. بحرانی که حتی عقب مانده ترین توده ها را به سیاست جلب کند (مشخصه هر انقلاب راستین افزایش سریع توده های کارگر و تحت ستم توده و حتی صد برابر است، توده هایی که تا بحال بی حرکت بودند لیکن قادر به پیشبرد مبارزه سیاسی هستند) و حکومت را ضعیف نماید و برای انقلابی ها سرنگونی سریع آن را ممکن سازد." ۲

هم اکنون در سه کشور اروپای لاتین وضعیت انقلابی در حال شکل گیری سریع است. "طبقه بالا" نه تنها در وجه تاریخی کلمه بلکه در وجه فوری آن قادر به حکومت "به شیوه سابق" نیست و در مقابل آن وضعیت ایزکتیو جهت تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر از هر زمان دیگر آماده تر است.

۲- استراتژی رفرمیستی

یکی از مهمترین "امولی" که احزاب کمونیست پس از گذر حتم کمینتن یدان بایند بوده اند و در طرح استراتژی خویش از آن سود جسته اند گذر مسالمت آمیز و آرام به سوسیالیزم است. "کمونیست های اروپائی" مدعیند که طریق رسیدن به سوسیالیزم جهت هر حزب کمونیست متفاوت طرح می‌شود. لیکن برای احزاب "کمونیست اروپائی" همچون دیگر احزاب استالینیست یک اصل اساسی در طرح استراتژی عنوان شده: گذر مسالمت آمیز به سوسیالیزم. نظریه پردازان استالینیست ریشه این استراتژی را در دیباچه انگلس بر کتاب مبارزه طبقاتی در فرانسه اثر مارکس یافته اند. این دیباچه در مارس ۱۸۹۵ چند ماه قبل از مرگ انگلس نوشته شده است. انگلس در آن ضمن

اشاره به خطای قضاوت خود و مارکس در سال ۱۸۴۸ که امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در اروپا را دیده بودند، یکی از دلائل این اشتباه را در باور به مفهوم سیاسی ویژه ای از انقلاب می‌داند که مطابق آن "انقلاب پرولتری نیز چونان تمامی انقلابهای ماقبل خود انقلاب اقلیت [جامعه] به حساب آمده بود". حال آنکه در حق واقع "انقلاب پرولتری، انقلاب اکثریت افراد جامعه است" و تاریخ پنجاه سال گذشته بما آموخته، ساله تبدیل و تغییر کامل نهاد های اجتماعی صرفاً با دخالت توده های اکثریت ممکن می‌شود. اما تا توده ها بدانند چه باید کرد، عمل آگاه کننده طولانی ضروری است. این عمل به زعم انگلس، کار تبلیغاتی آرام و فعالیت پارلمانی به مثابه هدف فوری هر حزب می‌باشد، و نه فقط در آلمان بلکه در فرانسه و دیگر کشورهای لاتین قابل انجام است و اینجاست که "باید تاکتیک های قدیمی تجدید نظر شود". ۴

با اینکه انگلس دقیقاً در ریشه تاریخی تاکتیک های خطا بحث کرده و "کار تبلیغاتی آرام و فعالیت پارلمانی" را به صراحت هدف فوری هر حزب خوانده و صرفاً تجدید نظر در تاکتیک ها را ضروری شمرده است، باز رویزونیست ها با تکیه به پرهیز دادن انگلس به کار پارلمانی و یافتن برخی جملات دیباچه که می‌توان از آنها جهت سوء تعبیر کل مساله سود جست، بحث را به مسیر انحراف کشانده اند. (مثلاً انگلس در همان متن، رای کارگران در انتخابات را "نیروی تکان دهنده پرولتاریای بین المللی" خوانده ...)

یک سال پس از انتشار متن دیباچه، برنشتاین آغاز به نگارش سلسله مقالات خود در نشریه "دوران جدید" کرد. سپس سلسله مقالات به ظاهر با تکیه بر نوشته انگلس آغاز شدند و سه سال بعد با تجدید نظر قطعی در مجموعه دستاورد های قشور پیروزی پرولتاریا خاتمه یافتند.

برنشتاین جهت از میان بردن "تاکتیک های قدیمی و خطا کم انگلس از آنها بحث کرده" خود یک استراتژی خطا مدون کرد و چندان به طول نینجامید که خود او و هوادارانش بکلی از جنبش کارگری بریدند. اما میراث آنها به جا ماند. در همان دوران نگارش مقالات، اثر از رهبران سوسیال دمکراسی به برنشتاین نوشت: "همانطور که قبلاً بتو گفته بودم چنان کارهایی را باید انجام داد، اما نباید در باره آنها گفت و نوشت" ۵ و حقا که افزود یگر هواداران کائوتسکی و رهبری بین الملل دوم خود از عهده انجام "چنان کارهایی" خوب برآمدند. نا گفته نماند که آنها در یتنگای جنگ امپریالیستی و در مقابله با مبارزه بی امان اقلیت ضد جنگ، خود از "چنان کارهایی" نیز بسیار گفتند و نوشتند.

کائوتسکی نیز در اثبات حرفهایش و حقانیت استراتژی گذر مسالمت آمیز باز از دیباچه انگلس شاهد آورد. بدین ترتیب ما بیان این استراتژی و طریق پارلمانی رابطه ای دائمی ملاحظه می‌کنیم که کلیه رویزونیست ها ریشه آن را نزد انگلس جستجو کرده اند. امروزه همراه گذر مسالمت آمیز به سوسیالیزم و طریق پارلمانی، "اصل" دیگری نیز پیدا شده "طریق ملی به سوی سوسیالیزم" که "کمونیست های اروپائی" در باره آن بسیار نوشته اند. می‌بینیم که حتی انحطاط نیز درجات معین تکامل خویش را دارد.

کولتی می‌نویسد: "سوسیال دمکراسی آلمان راه پارلمانی را در ارفورت برگزید، اما نه به این دلیل که مفهوم طبقاتی دولت را از دست فرو گذاشته باشد، بلکه به این جهت که ایمان جبری و قطعی به توسعه خودکار و تکامل اقتصادی، به وی طمئین می‌داد که در دست گرفتن قدرت بواسطه "طریق خود بخودی، ثابت و غیر قابل اجتناب" ممکن است. طریق آرام، چونان روند تکامل طبیعی". ۶

در کار استالینیست های معاصر چون برلینگر (دبیر کل حزب

۳- ایدئولوژی ایتالیائی

روند سوسیال دمکراتیزه شدن احزاب کمونیست از کنگره هفتم کمینتنن آغاز می شود. بین الملل سوم از ضربه روی کار آمدن ناسیونال سوسیالیست ها در آلمان گنج بود و علیرغم قدرت رهبری بورکراتش ، در سلول های احزاب کمونیست بحث بر سر چپ روی و سکتاریزم "مرحله سوم" (مرحله چپ گرد کمینتنن که طی آن احزاب سوسیال دمکرات ، سوسیال فاشیست خوانده شده بودند و نتیجه آن کنار گذاردن تاکتیک جبهه واحد در مبارزه علیه فاشیزم بود) جریان داشت. در کنگره هفتم در یک گردش به راست مقدمات سازش با بورژوازی "لیبرال و ضد فاشیست" ریخته شد و بحث پیرامون یک استراتژی و برنامه معقول که متحد بورژوا را به هراس نیندازد آغاز گردید. ارتجاع تریمدیری بورکراتیک ، بعنوان وارث منشویزم ، هم از سنت استراتژی رفرمیستی "فرسایش" بهره داشت و هم باور به انقلاب مرحله ای و ساختن سوسیالیزم در یک کشور زمینه پیاده کردن این استراتژی را برایش ممکن می ساخت. اگر کائوتسکی استراتژی خود را صرفاً جهت آلمان پیشنهاد می کرد و آن را جهت این کشور ضروری و معقول می دید ، استالیانیست ها این استراتژی را اساساً برای مجموعه کشورهای پیشرفته صنعتی کارآ می دیدند.

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم ، این استراتژی بر مبنای سازش طبقاتی تدوین شد و امروزه در شکل کامل خود نزد "کمو-نیست های اروپائی" یافت می شود. ریشه نظریات و مشخصه های اساسی بحث اینان بر سر گذر مسالمت آمیز به سوسیالیزم و انتخاب طریق ملی در رسیدن به آن و پارلمانتاریزم در همین سالهای پس از جنگ توسط پالمیرو تولیاتی دبیر کل حزب کمونیست ایتالیا تحت عنوان نظریه دمکراسی مترقی ارائه شد. مطابق این نظریه انقلاب سوسیالیستی از طریق مبارزه و مانور طولانی طبقه کارگر درون جامعه بورژوازی انجام می شود و لزوم دخالت کارگران را در نهاد های جامعه بورژوازی ایجاب می کند. بدین معنی که بتدریج نمایندگان کارگران در نهاد های سیاسی جامعه بورژوازی و خاصه در نهاد های دمکراتیک آن رخنه می کنند و تغییر مترقی را در دولت بورژوازی موجب می شوند. تولیاتی می نویسد: "مساله ، امکان تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران در محدوده دولتی با ماهیت بورژوازیست. از این رو نکته اصلی امکان نبرد در داخل دولت بورژوازی به وسیله تغییر و تبدیلی مترقی در ماهیت طبقاتی آن است (گزارش به دهمین کنگره حزب) ". کار این مفهوم که دولت را نهاد های دمکراتیک موجود طبقه حاکم می شناسد و تغییر و تبدیل در حد این نهاد ها را تسخیر قدرت سیاسی می نامد ، عاقبت به آنجا میرسد که اکنون برلینگر جانشین تولیاتی دولت دمکراتیک بورژوازی را شکلی از حکومت معرفی کند که "در آن غالبترین امکان جهت تغییر به سوسیالیزم فراهم آمده . . . پارلمانتاریزم شکل عالی حکومت در ایتالیاست نه فقط در زمان حاضر بلکه در زمان سوسیالیزم (مقاله بازتاب وقایع شیپلی در ایتالیا) ".^{۱۰} در تترهای کنگره دوم کمینتنن به این نظر که پارلمانتاریزم صرفاً شکل حکومت بورژوازیست تأکید شده و نظر "پارلمانتاریزم به مثابه شکل حکومتی جامعه آینده" به شدت مورد حمله قرار گرفته است. اما برلینگر معتقد است: "امروزه پارلمان بورژوازی با آنچه در دوران لنین بود تفاوت کرده است" (همانجا). بیهوده است که در مقاله جناب دبیر کل به دنبال اثبات این حکم بگردید. اما نظریه با فان حزبی به حد مقام رهبری ساده گرا نیستند. آنها به دور استراتژی مترقی هاله نظری بسته اند و علیرغم اختلاف نظرهایشان بویجو ، بوفار ، چرونی ، گروبی ، سپینلا و دیگران در یک مورد با هم مشابهند و آن خصلت پیداختن ایدئولوژی است که جلگی در این مورد استاد فن محسوب می شوند. "نظام نظری" آنان همراستا با خط حزب است و آن را می توان چنین خلاصه کرد: "امروزه در کشورهای پیشرفته صنعتی ، دولت

کمونیست ایتالیا ، مارشه (دبیر کل حزب کمونیست فرانسه) و کاربو (دبیر کل حزب کمونیست اسپانیا) و گروه نظریه با فان گرداگرد آنها نه تنها ادراک مکانیکی از تکامل و باور به توسعه خودکار اقتصادی بلکه از دست نهادن مفهوم علمی و مارکسیستی دولت اسباب تدوین استراتژی به مراتب خطرناکتر از نوع استراتژی کائوتسکی شده است. یکی از مهمترین وجوه مشترک میان اصلاح طلبان بین الملل دوم و استالیانیست های معاصر (بطور خاص "کمونیست اروپائی") اینست که هر دو میان مبارزه سیاسی و پارلمانتاریزم وحدت قائلند و از این طریق مجموعه مبارزه سیاسی لازم علیه دستگاه دولتی بورژوازی را به "مبارزه" درون پارلمان تقلیل می دهند. در تترهای مربوط به احزاب کمونیست و پارلمانتاریزم ، که در کنگره دوم بین الملل کمونیست در دوم اوت ۱۹۲۰ پذیرفته شد ، تمایز میان مبارزه و قدرت سیاسی و روش لازم در قبال ساله پارلمانتاریزم عنوان گشته است. در تترها از یکسو در مورد شرکت انقلابیون در پارلمان بورژوازی "جهت تخریب آن" و نه بخاطر فعالیت ارگانیک درون آن تأکید شده و از سوی دیگر بواسطه اهمیت تبلیغات انقلابی درون این نهاد "دمکراتیک بورژوازی هرگونه چپ روی" ضد پارلمانتاریستی رد شده است.^۷

فعالیت لیننخند در پارلمان آلمان در آغاز جنگ امپریالیستی ، فراکسیون بلشویکیها در دوما و در "کنفرانس دمکراتیک" مثالهای خوبی بر اهمیت فعالیت انقلابی درون پارلمان بورژوازیست. بقول لوکاچ در سال ۱۹۲۰: "برای هر حزب کمونیست فعالیت پارلمانی چیزی بیش از وسیله تسهیل مبارزه واقعی نیست و هرگز نمی تواند جایگزین مبارزه اصلی گردد".^۸ حال آنکه برای فرمیست ها شرکت در پارلمان بصورت اصل اساسی فعالیت سیاسی آنها درآمده است. استراتژی رفرمیستی گذر مسالمت آمیز به سوسیالیزم عملاً در رابطه ارگانیک با پارلمانتاریزم رشد یافته است و در مطالعه ریشه های تاریخی آن باید همواره این واقعیت را در مد نظر داشت "استراتژی فرسایش" ERMATTUNGSTRATEGIE کائوتسکی

که در سال ۱۹۱۰ تدوین شده نیز از این قانون جدا نیست. کائوتسکی اصطلاح "استراتژی فرسایش" را از مورخ نظامی مشهور معاصر خود هانس دلبروک وام گرفته و آن را در مقابل "استراتژی برانداختن" بکار برده است. مطابق استراتژی کائوتسکی ، پرولتا-ریای آلمان ناگزیر به مبارزه ای طولانی با بورژوازی است و باید در روند این مبارزه به تدریج نهاد های حاکمیت بورژوازی را از چنگ او بدر آورد. از یک سو مبارزه جهت دمکراتیزه کردن این نهاد ها است و از سوی دیگر بطور عمده در پارلمان اکثریت بدست نمایندگان احزاب کارگری خواهد افتاد. کائوتسکی با اطمینان به اینکه در انتخابات سال ۱۹۱۱ اکثریت پارلمان به دست سوسیال دمکراتها خواهد افتاد هرگونه مبارزه واعتصاب گسترده کارگری را منع می کرد. این منع باعث شد جدالی که از کنگره اشتوتگارت (۱۹۰۸) بر سر نقش اتحادیه های کارگری و بطور خاص مساله اعتصاب عمومی در گرفته بود باز عنوان گردد. روزا لوکزامبورگ که در اشتوتگارت ایمن جدال را با تکیه به مواضع انقلابی خویش دامن می زد به استرا-تیژی کائوتسکی حمله کرد و آن را "بازگشت به رفرمیزم" خواند.^۹ چهار سال پس از طرح این استراتژی ، همانطور که روزا لوکزامبورگ پیش بینی کرده بود هرگونه اصطکاک میان رهبری بین الملل دوم و بورژوازی امپریالیستی از میان رفت. با رای به بودجه جنگی توسط گروه پارلمانی سوسیال دمکراسی آلمان ، جنبه خائنانه استراتژی که از روز نخست توسط روزا لوکزامبورگ تأکید شده بود کاملاً برعکس گردید. این استراتژی همچنان راهنمای بین الملل دوم و بعد ها بین الملل دو و نیم ماند و در کنگره هفتم کمینتنن از طرف احزاب کمونیست نیز پذیرفته شد البته به نامی دیگر و بدون یادآوری ریشه و مبداء.

صرفاً وسیله اختناق و سرکوب طبقات غیر حاکم نیست • این تعریف لنین در مورد دولت دموکراتیک جدید صادق نیست • در دولتی که بر پایه دموکراسی سیاسی استوار است حتی اعمال قهر مشروط به قدرت آن در جلب رضایت اکثریت افراد جامعه است • باید در نهاد های سیاسی این دولت نفوذ کرد و از آنجا که روند انقلاب سوسیالیستی گذر طولانی از برابری صوری به برابری واقعی است این عمل ضروری است • دیکتاتوری پرولتاریا فرمولی است از نظر سیاسی ناکافی، چرا که درون پرولتاریا عدم توافق وجود دارد لاجرم در عمل این دیکتاتوری به قدرت مطلقه حزبی ختم می شود • راه حل شورائی هم تخیلی بیش نیست • شوراها پدیده ای زود گذرند • ارکان سیاسی اصلی پارلمان است که وجودش بهر جهت ضروری است • بدون آن نظام سیاسی نابود می شود • سوسیالیسم — م • حکومت مجموعه کارگران است • توسعه دموکراسی سیاسی از نوع بورژوازی به نوع ... «س نیست»^{۱۳} نزد این ایدئولوگهای ایتالیایی هیچ یک از مفاهیم اساسی مارکسیسم به معنای صحیح خود بکار نرفته است • در این دنیای واژگونه و خیالی اینان تنها این اصل حاکم است: نباید دولت بورژوازی را خرد کرد و بر ویرانه هایش دولت کارگری را ساخت •

اینان از نهاد های دموکراتیک جامعه بورژوازی بحث می کنند اما فراموش می نمایند که حقوق دموکراتیک این جامعه پیش از هر چیز محصول مبارزه طبقه کارگر است • آنهم نه مبارزه ای آرام جهت توسعه دموکراسی از نوعی به نوع دیگر، بلکه مبارزه ای قهرآمیز و خشن • اگر پس از قرائت دیباچه انگلس به کتاب مبارزه طبقاتی در فرانسه اثر مارکس، به متن اصلی کتاب نیز دقت می نمودند، در همان نخستین صفحات کتاب مارکس بدانان می آموخت که چگونه پرولتاریای فرانسه در سال ۱۸۴۸ "جمهوری را به دولت موقت و دولت موقت را به فرانسه تحویل کرد" و اگر پس از مطالعه این جماعت از تحویل کارگری به هراس نمی افتادند و مطالعه را ادامه می دادند مارکس عمود های عمل پرولتاریا را نیز برایشان می شمرد و ساله را چنین جمع بندی می کرد: "طبقه ای که منافع انقلابی جامعه در آن جمع شده، بلافاصله پس از قیامش، وسیله و متن فعالیت انقلابی را مستقیماً از وضعیت خود بدست می آورد، سرکوب دشمن و اعطای که بواسطه ضرورت مبارزه لازمند • نتایج اعمال طبقه او را به جلو می برد • او دست به بررسی نظری در مورد وظایف خود نمی زند ..."^{۱۴} دقیقاً استالینست ها "اعمالی که بواسطه ضرورت مبارزه لازمند" را اجرا نمی نمایند • از طرف دیگر جهت آنها "عمل خود طبقه" بدون معناست • این وظیفه حزب است که باید در نهاد های سیاسی (بخوان پارلمان) دولت دموکراتیک جدید (= دولت بورژوازی) فعالیت نماید و بطور "مترقی" باید این نهادها را "سوسیالیستی" کند • به زعم اینان دولت کارگری شکل تبدیل یافته دولت بورژوازیست، شکلی که نهاد های دموکراتیکش "واقعی" شده اند • برای درک اینکه خود حزب کمونیست ایتالیا تا چه حد بطور "واقعی" دموکراتیک است به نظر گولتی دقت کنیم • وی تا سال ۱۹۶۴ عضو این حزب و گرداننده نشریه نظری آن SOCIETA بود (یادآوری کنم که گولتی تروتسکیست نیست): "حزب کمونیست ایتالیا از دیگر احزاب استالینی متعصب است و از جهاتی راست روتر و رویزیونیست تر است • با این همه در جوهر خود، در مکانیزم تصمیم گیری سیاسی، در انتخاب رهبری و در کل طریقی که در آن اراده سیاسی تشکیلات شکل می گیرد، بطور بنیادی حزبی استالینیست باقی مانده است"^{۱۵} •

۴- تحریف عقاید گرامشی

تولیاتی طراح استراتژی دموکراسی مترقی و بد نهال او نظریه پردازان "کمونیسم اروپائی" مدعیند که خطوط عمده نظریه گذر مسالمت آمیز به سوسیالیسم در اروپای غربی و لزوم پیگیری مبارزه طولانی درون نهاد های سیاسی - اجتماعی سرمایه داری جهت

دموکراتیزه کردن آنها توسط آنتونیو گرامشی ارائه شده است • این ادعا کذب محض است و بر پایه تفسیر خود سرانه و مغرضانه از نوشته های گرامشی استوار است •

این تفسیر در دو مورد اندیشه گرامشی را مسخ می کند، یکی تاکید وی بر لزوم مبارزه حزب انقلابی در حد جامعه ملی جهت ایجاد و بسط پایه های هژمونی خود و دیگر چگونگی کاربرد دروس انقلاب روسیه در اروپای غربی و تفاوت روش های پیشبرد انقلاب در کشورهای صنعتی با روسیه تزاری •

در مورد نخست: گرامشی چه در آثار سیاسی دوران فعالیت آشکار خویش و چه در دفاتر زندان بارها به ضرورت فعالیت حزب کارگری جهت کسب هژمونی پرولتاریا در مجموعه نهاد های جامعه ملی بحث کرده و این عمل را جهت کسب قدرت سیاسی ضروری شناخته است • فعالیت پرولتاریا جهت ایجاد روشنفکرانیک خود یا ایجاد نهاد های ویژه طبقاتی نشان می دهند که عملاً رابطه ای محکم میان مبارزه در حد جامعه ملی و مبارزه جهت تسخیر قدرت سیاسی موجود است • گرامشی تاکید می کند که همپای مبارزه پرولتاریا در حد جامعه ملی درک برنامه حزب انقلابی (برنامه ای که حل تکلیف دموکراتیک انقلاب را در خود داراست) از جانب مجموعه اقشار تحت ستم ممکن است • لنین نیز به ضرورت انجام مبارزه در حد جامعه ملی معتقد بود و در چپ روی بیمار کودکی کمونیسم می نویسد: "طبقه انقلابی جهت اجرای وظیفه خویش باید بدون استثنا بر کلیه ارکان و وجوه فعالیت اجتماعی مسلط گردد و پس از تصرف قدرت سیاسی - حتی گاه با پذیرش خطرات عمده - آنچه را که قبلاً به انجام نرسانده بود به پایان برد"^{۱۶} اگر گرامشی در طرح استراتژی نبرد مواضع خود، چونان لنین، ضرورت مبارزه در حد جامعه ملی جهت تسلط بر مجموعه اشکال و وجوه فعالیت اجتماعی را در مناسبت با مبارزه سیاسی جهت تسخیر قدرت، تاکید می کند اما نظریه پردازان استالینیست از تاکید گرامشی و لنین بر اهمیت انجام مبارزه در حد جامعه ملی نتیجه می گیرند که ضرورت در هم گویندن دستگاه دولتی بورژوازی نفی گشته است • چرا که دولت "دموکراتیک" در جوامع پیشرفته صنعتی همپای تسخیر مجموعه نهاد های جامعه ملی توسط پرولتاریا، کارائی خود را از دست می دهد • کاربو در کتابش کمونیسم اروپائی و دولت ساله را چنین توضیح می دهد که تسخیر مجموعه نهاد های جامعه بورژوازی عملاً دستگاه ایدئولوژیک دولتی را غیر کارآ می سازد و آن را تحویل کارگران می دهد •^{۱۷} هیچ روشن نیست چرا با غیر کارآ شدن دستگاه تولید ایدئولوژی، دولت خود بخود تحویل کارگران داده می شود • از سوی دیگر این واقعیت نادیده گرفته شده و از آن بحث به میان نمی آید که با ضعیف شدن دستگاه تولید ایدئولوژی دولت عملاً بدل به دستگاه اختناق می شود • انطباق این "نظریه" با اندیشه گرامشی جز به یاری مسخ عقاید انقلابی وی ممکن نیست • لیویو میتان در مصاحبه ای به درستی یاد آور می شود که دفاتر زندان به دلیل شرایط زندان موسولینی، دشوار نوشته شده اند و فهم دقیق برخی از قطعات و اندیشه مندرج در آنها آسان نیست • به یاری این ابهام کار تحریف استالینی از عقاید گرامشی آسان شده است •^{۱۸} همانطور که بحث مارکس و انگلس ارتباطی به استراتژی کائوتسکی ندارد، استراتژی نبرد مواضع گرامشی که بر پایه عملی بودن انقلاب پرولتاری و هدف سازمان دادن دیکتاتوری پرولتاریا بر ویرانه های دستگاه دولتی بورژوازی ارائه شده کوچکترین ارتباطی با استراتژی دموکراسی مترقی و نظریه "کمونیسم اروپائی" ندارد که یکسره مبارزه سیاسی را از هدف اساسی در هم شکستن دستگاه دولتی بورژوازی جدا می سازد و کار را به مبارزه پارلمانی محدود می کند •

در مورد دوم: گرامشی در دو قطعه مشهور از دفاتر زندان ساله عمده ای را طرح می کند: آیا کلیه دروس انقلاب روسیه برای اروپای غربی کارآ می باشند؟ جامعه روسیه جامعه ای بود که

در آن انقلاب بورژوا - لیبرال رخ نداده بود و دولت تزار بازممانده اشکال و وجوه تولید ماقبل سرمایه داری محسوب می شد و بطور مطلق بر جامعه ملی تفوق داشت * در حالیکه در اروپا عدتاً جامعه ملی بر جامعه سیاسی تفوق دارد و دولت اگر چه در تحلیل نهائی همان دستگاه اختناق است ، ولی در شرایط " عادی " از طریق یک سلسله ساختارهای سیاسی ، اجتماعی - اقتصادی حاکم است * آیا (بادر نظر گرفتن این واقعیات) استراتژی انقلابیون روس برای اروپای پیشرفته صنعتی نیز کارآئی دارد ؟ گرامشی صرفاً سوال ها را مطرح ساخته و پاسخی بدانها نمی دهد * " کمونیست اروپائی " ذات طرح این سوال ها را دلیل موافقت گرامشی با پاسخ خود می داند که : " میان روسیه اوائل قرن و اروپای امروز تفاوت بسیار است " (مارش) و " امروز در اروپا ساله انتقال [از سرمایه داری به سوسیالیزم] چنان طرح شده که لنین از آن بکلی بی اطلاع بوده و به حکم شرایط تاریخی نمی توانسته از آن باخبر باشد * (اللشتاین ، نظریه پرداز و تاریخ نگار حزب کمونیست فرانسه) * در واقع طرح ساله تفاوت روش های انقلابی در روسیه و اروپای غربی نکته تازه ای محسوب نمی شود و پیش از گرامشی در سوسیال دمکراسی آلمان و بین الملل دوم بحث باز شده بود و موضوع جدال دو تن از رهبران سرشناس بین الملل قرار گرفته بود : کارل کائوتسکی و روزا لوکزامبورگ * کائوتسکی در دفاع از " استراتژی فرسایش " خویش ساله اعصاب کارگران روسیه در ۱۹۰۵ رادرد یک " ساله روسی " می شناخت و از سوی دیگر روزا لوکزامبورگ در دفاع از استراتژی انقلابی ، نقش کارگران در انقلاب را " بر انداختن و از میان بردن دولت بورژوا می دید و این نقش را نه صرفاً روسی یا آلمانی بلکه جهانشمول ارزیابی می کرد : " عقب افتاده ترین کشورها (روسیه) دقیقاً بدلیل تاخیر غیر قابل چشم پوشی انقلاب بورژوائی در آن ، طریق و روش های مبارزه طبقاتی را به پرولتاریای آلمان و پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری نشان می دهد " * موضع مارتف رهبر منشویک دفاع از کائوتسکی بود وی " استراتژی فرسایش " را برای روسیه نیز عطف می دید (مجله دوران جدید * ۱۶ سپتامبر ۱۹۱۰ ص ۹۱۹-۹۰۷) لنین در نامه ای به مارجلفسکی به این نظر مارتف تاخته است * (لنین بعدها در سخنرانی در کنگره هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه معروف به سخنرانی درباره جنگ و صلح ساله تفاوت روش ها و پیشرفت انقلاب در روسیه و اروپای پیشرفته صنعتی را چنین طرح ساخته است : " بر هر کس که به عمل انتقادی انقلاب سوسیالیستی اروپا دقیقاً فکر کرده باشد این نکته روشن است که آغاز انقلاب در روسیه به مراتب از آغاز آن در اروپا آسان تر است و در حالیکه برای ما در مقایسه با اروپا مشکلتر است که انقلاب را به پیش ببریم " * لنین علت این تفاوت را چنین توضیح می دهد " شروع انقلاب جهانی سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته به سادگی آغاز انقلاب در روسیه - یعنی سرزمین نیکلا و راسپوتین - نیست ... بدون آمادگی قبلی آغاز انقلاب در کشوری که سرمایه داری آن جا رشد کرده و به همه کس تشکیلات فرهنگ دمکراتیک بخشیده عطف پیچ و خم است * اینجا ما صرفاً به دوران دردناک آغاز انقلاب سوسیالیستی نزدیک می شویم و این حقیقت است " * لنین تفاوت آغاز و پیشبرد انقلاب را در روسیه و در اروپای صنعتی می بیند ، اما به هیچ وجه نتیجه " کمونیست های اروپائی " را نمی گیرد که استراتژی انقلابی در مورد اروپا به کار نمی آید * او به صراحت تفاوت انقلاب بورژوائی و انقلاب سوسیالیستی را در این می بیند که در مورد نخست امکان ایجاد شدن نهاد های اقتصادی جدید درون جامعه فئودالی وجود داشته و این نهاد ها بتدریج جامعه فئودالی را تغییر داده اند و کار انقلاب بورژوائی صرفاً شکستن قید و بند هائی بود که مانع تکوین این روند می شوند * در حالیکه " در انقلاب سوسیالیستی بطور کامل وضع متفاوتی برقرار است " اینجا نقش عنصر آگاه اولویت دارد و ساله اصلی انقلاب در هم-

شکستن کامل دستگاه دولتی بورژوائیست * نظریه پردازان " کمونیسم اروپائی " این تفاوت دقیق را درک نمی کنند و با یک قیاس تاریخی عامیانه همان طریق را جهت پیروزی انقلاب سوسیالیستی پیشنهاد می کنند که در مورد انقلاب بورژوائی کارآ بود و عملاً در مقابل طریق واقعی پیشرفت انقلاب کارگری می ایستد * بحث لنین بار دیگر در پلنوم کمیته اجرائی کمیتن (سال ۱۹۲۶) توسط بورژوا اراشه شد * وی به درستی به این نکته اشاره نمود که در اروپای غربی انقلابیون با دولت بورژوا - لیبرال روبرویند " و باید بیاموزند که طریق حمله بدان چگونه است و راه تجهیز فکری پرولتاریا کدام است ... در حالیکه در روسیه دولت لیبرال و پارلمانی سرمایه - داری وجود نداشت * آنجا انقلابیون به دولت مستبد و فئودالی تزار حمله می کردند " * این بحث در پایه های حزب کمونیست ایتالیا ادامه یافت و گرامشی در دفتر زندان بدان اشاره دارد * دو قطعه مشهور این دفتر در مورد تفاوت روش های انقلاب در روسیه و اروپای پیشرفته تکیه به اولویت نقش جامعه سیاسی در روسیه (دولت تزاری) در مقابل با اولویت نقش جامعه ملی در اروپا دارند * در اروپا انقلابیون ناگزیرند به موازات مبارزه با دولت در حد جامعه ملی نیز بیکار نمانند * استراتژی نبرد مواضع ، مبارزه علم در سطح جامعه را طرح می کند و تاکتیک جبهه واحد کارگری را پایه عمل قرار می دهد * اهمیت تأکید گرامشی بر نقش این تاکتیک با در نظر گرفتن دورانی که بحث وی اراشه شده معلوم می شود زمانی که کمیتن استالینی گردش به چپ کرده بود و از بستن هرگونه جبهه واحد با احزاب کارگری دیگر خود داری می کردند در واقع گرامشی چون لنین ساله تفاوت انقلاب کارگری در روسیه و اروپا را در حد ساله پیشبرد انقلاب خلاصه نکرده است * نه تولیداتی و نه استالینیست های " کمونیست اروپائی " نمی توانند حتی یک جمله در آثار گرامشی بیابند که ساله انقلاب در اروپای غربی را نه تخریب دستگاه دولتی بورژوائی بلکه دمکراتیزه کردن آن به شمار آورده باشد * جهت گرامشی عضو دفتر اجرائی کمیتن - نویسنده انقلابی نظم جدید و طراح تهرای لیون دروس اساسی انقلاب اکثریت آنها برای اروپا کارا هستند بلکه جنبه اصلی آنها جهانی است * با توجه به سلسله ویژگی ها در طرح استراتژی انقلابی جهت اروپا و دقت به شرایط مشخص ، سرنوشت انقلاب تکرار خطوط اصلی و تعیین کننده استراتژی حزب بلشویک است * در فاصله ۲۳-۱۹۱۷ سلسله انقلاب های اروپائی از آلمان تا ایتالیا و از هلند تا مجارستان مسائلی چون نقش ارگان های مستقل طبقه و شوروا ، نقش حزب در دوران قدرت دوگانه ، مبارزه دمکراتیک پرولتاری و ... را عنوان ساخته اند * ارزست مندل در صاحب نامی می گوید : " ما باید میان آنچه ویژه روسیه بود و آنچه در نمونه یا شمای انقلاب روسیه جنبه جهانی دارد تفاوت قائل شویم ، و تدویم بحران انقلابی ، شکل شورائی خود سازماندهی توده ها ، تاکتیک هائی که بلشویک ها جهت کسب اکثریت در شوروا بکار بردند ، شکل مشخص از هم پاشیدن دولت بورژوائی هیچ یک ویژه و مختص روسیه نبودند * این یک پیشداوری جزئی نیست بلکه نتیجه ای حاصل بیش از نیم قرن تجربه است ، همه مواردی که شمردم و بسیاری دیگر در انقلاب های ۲۳-۱۹۱۷ آلمان ، در انقلاب ۳۷-۱۹۳۶ اسپانیا و در شکل نطفه ای در انقلاب پرتغال وجود داشتند * می توان رگه هائی از این موارد را در حوادث ۱۹۲۰ ایتالیا ، جنبش انقلابی ایتالیا در سالهای خاتمه جنگ جهانی دوم و حتی در ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه دید * به همین دلیل ما این مسائل را اشکال بحران انقلابی در اروپای غربی نیز می شناسیم " * ۲۰

۵- سازش تاریخی

در شرایط بحران اقتصادی سرمایه داری ، طبقه حاکم بظهور استثمار کارگران به شکل ملموس اقتصادی آن توانسته سازمان های

سنتی کارگران را با خود همراه سازد. مبنای همکاری سوسیال دموکراسی با سرمایه همان طریق شناخته شده است. اما راه همراهی احزاب کمونیست خصلت ویژه "کمونیسم اروپائی" را به خود گرفته است. "سازش تاریخی" حزب کمونیست ایتالیا با حزب دمکرات مسیحی و نیز توافق حزب کمونیست اسپانیا با "وحدت خلقی" فرانکیست ها در اکتبر ۱۹۷۷ بر سر برنامه اقتصادی دولت سواروژ بیانگر سازش طبقاتی "کمونیست های اروپائی" است. بحث بر سر سازش تاریخی، درون حزب کمونیست ایتالیا پس از کودتای شیلی که منجر به سقوط حکومت آئنده گردید آغاز شد. به اعتقاد برلینگر و رهبری حزب، تجربه شیلی نشان می دهد که احزاب کارگری به اهمیت ایجاد جبهه وسیع وحدت واقف نشده اند. جهت ایجاد این "جبهه ضد ارتجاع" نظریه با فان حزبی "سازش تاریخی" را فرموله کردند و برلینگر خود در سلسله مقالاتی به اثبات اهمیت سازش با دمکرات مسیحی ها یا "حداقل بخشی از آنها" پرداخت. وی در گزارشی به کنگره چهاردهم حزب در دسامبر ۱۹۷۴ ضرورت بحث بر سر سازش تاریخی را اعلام داشت و بر اهمیت آن بر اساس "تجربه غناهی شیلی" تکیه نمود. به گمان وی "سازش تاریخی بیش از یک فرمول حکومتی و روشنگر فعالیت نهایی ما" محسوب می شود. بدین سان یکبار دیگر واقعیت توسط استالینیست ها وارونه شد. دروس شیلی در اثبات جنبه خائنانه جبهه خلق نه اسباب طرد این جبهه بلکه موجب پذیرش آن گردید. در سلول های حزب سازش میان کمونیست ها با دمکرات-مسیحی ها به دو دلیل توجیه شد. یکی وجود بحران میان دمکرات مسیحی ها که "امکان فعالیت جهت دمکراتیزه کردن نهاد های دستگاه حکومتی بورژوازی" را رشد می دهد و دیگری جدی گرفتن وجود کارگرانی که به پاپ معتقدند. درون سند یگانه... برلینگر سازش تاریخی را نتیجه منطقی سیاست حزب خواند. باید اعتراف کرد که در این مورد حق کاملاً با اوست. در فرانسه سازش تاریخی شکل دیگری بخود گرفت: "وحدت چپ" که میان حزب کمونیست و حزب سوسیالیست و حزب رادیکال های چپ بسته شده و مبنای این وحدت "برنامه مشترکی" است که به عنوان "برنامه وحدت مطلق فرانسه" معرفی شده و در چارچوب قانون اساسی ۱۹۵۸ (قانون اساسی جمهوری پنجم دولت) سلسله ای اهداف از دمکراتیزه کردن دولت تا ملی کردن چند واحد صنعتی را در برابر خود گذاشته است. در سال ۱۹۷۲ حزب کمونیست فرانسه که در برنامه خود ملی کردن ۲۵ گروه صنعتی را داشت، به امضای برنامه مشترک تن داد که در آن صرفاً ملی کردن ۹ گروه عنوان شده است. در زمان تحریر این مقاله میان احزاب کمونیست و سوسیالیست جدال شدیدی در گرفته است. کمونیست ها در مجموع خواهان ملی کردن ۲۷۹ واحد و سوسیالیست ها مطابق برنامه مشترک از ملی کردن ۲۵۰ واحد دم می زنند. مارشه رسماً از گردش به راست حزب سوسیالیست یاد می کند و میتران رهبر سوسیالیست ها اظهارات مارشه را عوام فریبی می خواند، کمونیست ها را مسؤول بحران می شناساند و حزب خویش را مدافع وحدت می خواند. اینان شش سال میلیون ها کارگر فرانسه را در انتظار "پیروزی چپ" و تخییر همه جانبه در جامعه نگه داشتند. در پاسخ به هر ناراضی و مبارزه جوش کارگری امید دادند که "برنامه چپ" مسائل را حل خواهد کرد. برنامه ای که در واقع به هیچ ساله اصلی جامعه پاسخ نمی دهد. حالاً که انتخابات مارس ۱۹۷۸ نزدیک می شود، هراس از پیروزی میان مارشه - میتران نازعه انداخته است. آنها در صورت پیروزی و در دست گرفتن قدرت باید به وعده های شش ساله خویش جامه عمل بپوشانند. این کاری است که نه برنامه مشترک بدان قادر است و نه هیچ حزب رفرمیستی (آنهم در کادر جمهوری بورژوازی) می تواند بدان دست بزند. حزب کمونیست فرانسه در مورد مرحله فعلی "تکامل" سرمایه داری در فرانسه دارای نظریه بدیعی است که در خدمت استراتژی رفرمیستی آن ایجاد گشته است. این نظریه

البته به حد نظریه "اتحاد کمونیستی" (!!!) ایران مضحک نیست که امپریالیزم را به جناح های مختلف و با منافع متضاد تقسیم می کند و رئیس جمهور آمریکا را معرف یکی از این جناحها (جناح صنعتی !!!) می خواند، اما نتیجه گیری غلطی آن ها با هم تفاوتی ندارد. نظریه "علمی" حزب کمونیست فرانسه "سرمایه داری انحصاری دولتی" است که مطابق آن قدرت سیاسی فرانسه در اختیار بخش از بورژوازی امپریالیستی است که یکسره انحصارات را درید اختیار دارد و دیگر بخش های بورژوازی مایل به مبارزه علیه آنند. از این رو مبارزه باید علیه فراکسیون صاحب قدرت یا "سرمایه داری انحصاری دولتی" متمرکز شود. این نظریه کنار جانب رهبری حزب "مبنای علمی استراتژی ما" خوانده شده است. سال ۱۹۶۶ ایجاد گشته و به تدریج تکامل یافته است. ریشه اصلی نظریه در عقاید وارگا اقتصاددان شوروی است که سرمایه - داری انحصاری دولتی را مرحله جدیدی از تکامل درونی سرمایه - داری می داند: "دولت آنجا که رژیم سرمایه داری در خطر جدی قرار نگرفته معرف بورژوازی انحصاری است و آنجا که بطور مستقیم رژیم سرمایه داری در خطر است معرف مجموعه طبقه است." "۸۰ تقسیم بندی سرمایه داری به یک فراکسیون انحصاری که دولت را در دست دارد و فراکسیون دیگر که حتی علیه "رژیم" سرمایه - داری فعالیت می نماید، از جانب استالینیست ها در خدمت استراتژی وحدت با بورژوازی ساخته و پرداخته شده و تخریب کامل جانی اساسی مارکسیزم محسوب می شود. اینجا کلیه مفاهیم دولت، جامعه سرمایه داری طبقه و... دارای تعریف "وارگائی" هستند و هیچ ارتباطی به مارکسیزم ندارند. مارکس می گوید: "هر فرد سرمایه دار همانند مجموعه سرمایه داران در هر حوزه خاص تولید که باشد در استثمار تمامی طبقه کارگر بوسیله مجموعه سرمایه شرکت دارد و در تعیین درجه این استثمار نه فقط بوسیله منافع عام طبقه بلکه بر جنای منافع مستقیم اقتصادی خویش عمل می نماید." اما استالینیست ها صرفاً بخشی از این افراد سرمایه دار را در استثمار تمامی کارگران و تعیین درجه استثمار، کارآ می بینند و معتقدند با بخش دیگر جهت برانداختن دسته نخست باید متحد شد و از آنجا که دولت متعلق به دسته اول است به یاری بخش دوم باید داخل آن شد و ریشه اش را زد. تخریب مفهوم علمی دولت توسط "کمونیست های اروپائی" به عالیترین شکلی در روش حزب کمونیست فرانسه در قبال ساله دیکتاتوری پرولتاریا نمایان می شود. در کنگره بیست و دوم این حزب "مفهوم" دیکتاتوری پرولتاریا رسماً کنار گذاشته و مطرود شناخته شد. استدلال مارشه این بود که واژه دیکتاتوری باعث هراس خلق می شود و آنها را به یاد هیتر و موسولینی (و استالین؟) می اندازد... بهر حال این واژه در روسیه ۱۹۱۷ معنا داشت و در فرانسه ۱۹۷۶ معنا ندارد. مارکس دیکتاتوری پرولتاریا را کشف خود می دانست که "صرفاً تبدیل به محو تمامی طبقات می شود" (نامه به واید مایو - ۵ مارس ۱۸۵۲) و در نقد برنامه گوتا می گوید: "میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوره تبدیل انقلابی نخستین به دیگری نشسته است. در مناسبت با این دوره، انتقال سیاسی هم موجود است که دولت آن نمی تواند چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا محسوب گردد." رهبری حزب کمونیست فرانسه صرفاً مفهومی که دست آورد مبارزه کارگران روس محسوب می شود را کنار گذاشته بلکه یکی از مهترین اصول مارکسیزم را نفی کرده و ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه نتیجه منطقی تکامل تاریخی و انکشاف نیروهای تولیدی را منکر شده است و از این رو مفهوم "محو تمامی طبقات" را محو کرده است. لنین با تکیه بر همین نقش اساسی دیکتاتوری پرولتاریا نشان می داد که ضرورت وجودی آن از تضاد آشتی ناپذیر منافع پرولتاریا و بورژوازی برخاسته است. واضح است برای "کمونیستی" که دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم را در تسلط بر قوه مقننه دولت بورژوازی

خلاصه کند و هدفش تخریب مجموعه دولت بورژوازی نباشد دیکتا - توری پرولتاریا " مفهومی " مزاحم و دست و پا گیر می شود . لنین این واقعیت را در نخستین صفحات اثر جدلی و مشهور خویش انقلاب پرولتری و کاتوتسکی مرتد تاکید نموده و پس از نقل جمله مارکس از نقد برنامه گوتا آن را " خلاصه ای از کل آموزش انقلابی مارکس " می خواند و تاکید می کند که " دیکتاتوری پرولتاریا بیانی از نظر تاریخی مشخص تر و از نظر علمی دقیق تر از وظیفه پرولتاریا در مورد درهم شکستن دولت بورژوازی است " ۲۲ .

در حالیکه منطق استراتژی رفرمیستی حزب کمونیست فرانسه و روند سوسیال دمکراتیزه شدن حاصل از آن کارکنگره بیست و دوم را به نفی ورد دیکتاتوری پرولتاریا کشانده از داخل حزب بحثی علیه رهبری و رای کنگره دامن زده شد . این بحث توسط لوتی آلتوسر فیلسوف و نویسنده کتاب تغییر سرطیه و شاگردان وی ایجاد گردید . ابتدا با لیبیار (همکار آلتوسر در نگارش کتاب مذکور) جزوه ای بنام دیکتاتوری پرولتاریا منتشر ساخت و در آن با دید ارتدکس یک استالینیست به تعریف این مفهوم و تعریف معنای سوسیالیسم پرداخت . سپس آلتوسر خود جزوه کنگره بیست و دوم را چاپ زد . این جزوه متن سخنرانی آلتوسر در تالار بزرگ مدرسه سوربن است (۱۶ دسامبر ۱۹۷۶) . سخنرانی و بحث آزاد به دعوت عده ای از دانشجویان عضو اتحادیه دانشجویان کمونیست انجام گرفته بود ، لیکن به دلیل تحریم رهبری این اتحادیه عده معدودی در جلسه حاضر شده بودند . آلتوسر در سر آغاز بحث خود کنگره بیست و دوم را حادثه ای تعیین کننده و نقطه عطفی عظیم در تاریخ حزب کمونیست و جنبش کارگری فرانسه می خواند (صفحه ۹۳) . او از یک سو نظریه سازش طبقاتی حزب یعنی " سرمایه داری انحصاری دولتی " را نفی می پذیرد (ص ۲۱) و از سوی دیگر سیاست گذار سلامت آمیز سوسیالیسم را ستایش می کند (ص ۱۹) . آنگاه نتیجه منطقی این نظریه و سیاست یعنی کنار گذاشتن دیکتاتوری پرولتاریا از برنامه و عمل حزب را می پذیرد . در واقع آلتوسر علت انحراف را نمی پذیرد و آن را بر حق می داند و تبلیغش می کند ، اما معلول را نمی پذیرد . آنجا که یاد آور می شود " تمام ماتریالیست ها از زمان گالیله تا به امروز میدانند نمی توان با یک تصمیم گیری سیاسی قهرومی علمی را ، که بطور عینی بازتاب مساله ای واقعی است ، کنار گذاشت " (ص ۳۳) کاملاً حق دارد . اما این مفهوم علمی جهت آلتوسر بازتاب کدام مساله واقعی است ؟ بازتاب سازمان سوسیالیسم در یک کشور است و اینجاست که پای استدلال فیلسوف چوبین می ماند . ظریفم انتقاد آرام وی از " استالین و ساخت حزب و دولت شوروی و خط حزب آن و نظریاتش در طول چهل سال " و دیدن خطر " نه فقط در سطح اتحاد شوروی بلکه در حد احزاب کمونیست جهانی " (ص ۳۱-۳۰) باز هم ابواسطمه پذیرش دگم اساسی استالینیسم یعنی باور به ساختن سوسیالیسم در یک کشور در ردیف مارش و تئوری و کاشن ها قرار می گیرد و چون آنان مبلغ گذر سلامت آمیز به سوسیالیسم و . . . می شود . با این تفاوت که آن بورکراتها نتیجه منطقی استراتژی خویش را می پذیرفتند اما آلتوسر آن را قبول ندارد . از این رو فریاد او که دیکتاتوری پرولتاریا را کنار نذارید ، چیزی جز دفاع از " سوسیالیسم مستقر " در شوروی یا دیگر جوامع در حال گذار نیست . این صدای استالینیست قدیمی است که علیه نتیجه استالینیسم بحث می کند ، اما رهبری حزب کمونیست فرانسه حتی این صدا را هم خفه کرده است . جمله ای از سخنان فیلسوف شنیدنی است : " از آنجا که هیچ مساله ای خالی از تضاد نیست ، باید گفت همین حزب کمونیست که چنین سخاوتمندانه و به وفور دم از آزادی خلق می زند ، خود در مقابل پراتیک سانتروالیسم دمکراتیک یعنی شکل مشخص آزادی کمونیست ها در حزب ، یکسره ایستاده است " (ص ۲۷) . در بحث از مواضع آلتوسر و پیروانش باید در نظر داشت

که به صرف دفاع ایمن از دیکتاتوری پرولتاریا نمی توان عمل آنها را مترقی دانست ، پیش از هر چیز باید معنای این دیکتاتوری از نظر ایشان روشن گردد . و با در نظر گرفتن تمام جوانب بحث آنها و هدفی که دنبال می نمایند موقعیت این مفهوم در مجموعه نظام فکری آنها تعیین گردد . آلتوسر در جزوه اش بطور دائم ساله " وجود بحران در جنبش کمونیستی جهانی " را یاد آور می شود . آیا در شرایط پس از ۱۹۶۸ (برخاستن موج جدید انقلابی از جانب کارگران اروپا ، تاثیر جهانی شکست امپریالیسم در ویتنام ، بحران های سرمایه داری پسین و . . .) باز هم می توان از بحران در جنبش کمونیستی جهانی سخن راند ؟ آیا بحث واقعی از بحران در رهبری این جنبش نیست ؟ منازعه بورکراتهای مسکو - پکن ، بی اعتبار شدن دگم سوسیالیسم در یک کشور نزد کارگران ، دفاع آنها از حقوق زندانیان سیاسی و مخالفین بورکراسی در جوامع در حال گذار ، رشد مبارزه طبقاتی و آگاهی امکان پذیر توده های تحت ستم و زحمتکش . . . همه بر وجود بحرانی در رهبری بورکرات احزاب استالینیست گواهند . بحرانی که دائماً شدت می گیرد ، برزخ ها ، هواکوفنگ ها ، کارپو ها ، انور خوجه ها را گنج می کند ، به تئوپو و به جان هم می اندازد و در این میان وظیفه " عمل تئوریک " را هم به گردن آلتوسرها می گذارد که آن سردرگمی و تقلا را به زبانی گنگ امروز بیان و فردا نقد از خود نمایند . اینجا بد نیست به سخنان پرت راطسون عضو حزب کمونیست بریتانیا که نقش حساسی در رابطه میان این حزب و اتحادیه های کارگری دارد اشاره شود . وی در مصاحبه ای در مورد کنار گذاشتن دیکتاتوری پرولتاریا از برنامه حزب کمونیست فرانسه می گوید : " راستش را بخواهید ، حزب ما هم این عارت دیکتاتوری پرولتاریا را مدتهاست بکار نمی برد . آنرا در رجز طریق بریتانیا جهت انقلاب که توسط حزب ما در سال ۱۹۵۰ چاپ شده نخواهید یافت ، هیچ سندی که توسط حزب ما چاپ شده باشد ، این عارت را در بر ندارد . چرا که این عارتی است از شکل افتاده و اشاره ضمنی خاصی را داراست که هرگز مورد نظر مارکس نبوده است . البته استالینیست نمی گوید این " عارت " (کذا) اشاره ضمنی خاصی به چه مساله خاصی دارد ، اما مقصودش را می توان خواند . " دیکتاتوری پرولتاریا " اشاره به اردوگاه های کار اجباری استالینی و تصفیه حزب از بلشویک های قدیمی ، تحمیل اختناق در سطح جوامع در حال گذار ، بیمارستان های روانی جهت مخالفین سیاسی و . . . دارد . استالینیسم دوره جنایات خود را " دیکتاتوری پرولتاریا " نام نهاده ، پرایسین " عارت " را کنار می گذاریم . بدین سان راطسون از حاشیه بحث می گریزد و نمی تواند از آنچه مورد اشاره ضمنی است یاد کند و گرنه ناگزیر می شود در پاسخ بگوید چرا حزب کمونیست بریتانیا سالها مدافع جنایات استالینی بوده و در زمان رخداد واقعه آن را " قدمی به پیش جهت بنیاد جامعه کمونیستی " خوانده و مهمتر از آن چرا امروز همه مهملات ایدئولوژیک استالینی سر مشق " طریق بریتانیا جهت سوسیالیسم " است .

۶- بحران استالینیسم

باور به " نظریه " سوسیالیسم در یک کشور از یکسو احزاب کمونیست درون کمینترن را ناگزیر به دفاع از ساختن سوسیالیسم در اتحاد شوروی می کرد و از سوی دیگر آنها را به اتخاذ " طریق علمی جهت سوسیالیسم " می کشاند . در موارد بسیاری این " طریق علمی " در تقابل با منافع قشر بورکراتیک حاکم در اتحاد شوروی آمده اینجا سربچی از فرمان مسکو ممکن و ضروری می شد . در چنین حالتی بورکراتهای مسکو با تکیه به " انترناسیونالیسم پرولتری " مخالفت کمونیست ها با خود را به حساب آنتی کمونیسم آنها می گذاشتند . تقابل دواصل برآمده از " نظریه " سوسیالیسم در یک کشور ، همواره اسباب بحران استالینیسم بوده است . احزاب کمونیست تحت تاثیر

مازات کارگری جوامع خود قرار دارند و پیروی گورگورانه از مسکو گاه به بهای خودکشی آنها تمام می شود (حزب کمونیست اسپانیا دهه ۱۹۳۰، حزب کمونیست آلمان در همان سالها، حزب کمونیست شیلی در اوائل دهه ۱۹۷۰ و حزب توده ایران در سالهای پیش از کودتای ۲۸ مرداد) تحت تاثیر فشارهای مبارزه طبقاتی گاه احزاب کمونیست از فرامین مسکو سرباز می زنند (حزب کمونیست چین در روند انقلاب سوم چین) شناختن " کمونیسم اروپائی " وابسته به تحلیل دقیق از پدیدار بحران استالینیزم است، بحرانی که عموماً بصورت مانعی در راه اجرای وظیفه اصلی احزاب کمونیست (یعنی دفاع از " سوسیالیسم شوروی) خودشان می دهند. تروتسکی پیش از هر کس این بحران را دریافته بود. در مقاله ای که در اکتبر ۱۹۳۸ نوشته و در دسامبر همانسال منتشر ساخته بنام " درس تازه: پس از صلح امپریالیستی مونیخ " می گوید: ده سال پیش قابل پیش بینی بود که نظریه سوسیالیسم در کشور بطور اجتناب ناپذیر موجب رشد گرایش های ناسیونالیستی در بخش های کمینتن می شود. امروز این پیش بینی بصورت واقعیتی آشکار درآمده است. تا همین اواخر شوونیسم احزاب کمونیست فرانسه، انگلیس، بلژیک، آمریکا و دیگر احزاب به نظر تصویب کننده منافع دیپلماتی شوروی (دفاع از ا-ج-س-س) می آمد و در مواردی نیز چنین بود. امروز ما می توانیم با اطمینان ظهور دوره جدیدی را پیش بینی نمائیم. رشد تضاد های امپریالیستی، نزدیک شدن آشکار خطر جنگ، انزوای باز هم آشکارا-ج-س-س بدون تردید گرایش های ناسیونالیستی گریز از مرکز را درون کمینتن رشد می دهند. هر یک از بخش های آن آغاز به تکوین سیاسی ملی به طریق خویش خواهند کرد. زمانی استالین احزاب کمونیست را در " دکراسی های امپریالیستی به آشتی با بورژوازی ملی می خواند. دیگر اکنون این دوره گذشته است. دلال بناپارتیست نقش خود را ایفا کرده، از این پس کمونوشوونیست ها به ساله خود خواهند پرداخت که به هیچ وجه همیشه با " دفاع از اتحاد شوروی " منطبق نیست "۳۵.

تاریخ صحت این پیش بینی را تأیید نمود. برش احزاب کمونیست بوسلواوی، چین، ویتنام، آلبانی و در حال حاضر ظهور " کمونیسم اروپائی " بیان بحران استالینیزم است. کاربو در پاسخ حملات مسکو به خود گفت: " رهبران اتحاد شوروی، انگار هنوز خود را مرکز مقدس می دانند " (لوموند ۱۹۷۷/۶/۲۸) و در همین روز یونیتا ارگان حزب کمونیست ایتالیا اعلام داشت: " تمامی احزاب کمونیست مستقل اند یا باید برای استقلال مبارزه کنند " در اینجا ضروری است نگاهی به تکامل " مبارزه جهت استقلال " این احزاب یا مسکو بیندازیم. در واقع این مبارزه جدا از پیدایش و رشد " کمونیسم اروپائی " نیست. زطان حمله ارتش کشورهای عضو پیمان ورشو به چکسلواکی (بهار ۱۹۶۸) هر سه حزب کمونیست ایتالیا، فرانسه و اسپانیا این عمل را تقبیح کردند. در هر یک اقلیت کوچکی از استالینیست های دو آتشه بعنوان اعتراض از حزب انشعاب کردند (مثلاً انریک لیسترو گارسیا از حزب کمونیست اسپانیا) یا از فعالیت سیاسی دست کشیدند (مثلاً ژانت تویز بیوه موریس تویز). انشعابی را که در سال ۱۹۶۹ در حزب کمونیست اسپانیا رخ داد باید با دقت بیشتری مطالعه کرد. زیرا از همان زمان بحث بر سر غیر عطفی بودن رهبری مسکو از جانب کاربو دبیر کل حزب در نشریات حزبی چاپ می شد و علاوه بر آن سائلی چون " پلورالیسم " (قبول فعالیت احزاب متعدد کارگری چه در روند مبارزه کارگران و چه پس از بدست گرفتن قدرت توسط آنها) عنوان می شد. قطعنامه کمیته اجرائی حزب در ۲۸ اوت ۱۹۶۸ تأکید داشت که: " ما کمونیست ها به یاری نیروهای سوسیالیستی خارج در اسپانیا به قدرت نخواهیم رسید. این فرضیه ارتجاعی را دشمنان ما ساخته اند " پس از اعتراض شدید حزب کمونیست اسپانیا به اشغال پراک

توسط تانکهای شوروی و دیگر " نیروهای سوسیالیستی " عس العسل مسکو این بود که یک هیات نمایندگی دائمی به رهبری دیچنگو به مادرید اعزام کرد و روابط شوروی با دولت فرانکو بر اساس " همزیستی مسالمت آمیز " حسنه گردید. ۳۷. بدنبال آن لیستر و هوادارانش از حزب انشعاب کردند و کاربو را ضد شوروی، رویز-یونیست و ناسیونالیست خواندند. در پائیز ۱۹۷۷ بدنبال بالا گرفتن مبارزه " کمونیست های اروپائی " با مسکو سرو کله لیستر باز پیدا شد. وی از شوروی به اسپانیا بازگشت و حزب کمونیست کارگری را ساخت که عده ای از استالینیست های قدیمی در آن جمعند. این بار او کاربو را " راهن جنایتکار و مسوول کشتار انقلابیون " خواند (لوموند، ۱۹۷۷/۱۱/۱۰).

بهر حال، آنچه امروز بنام " کمونیسم اروپائی " معروف شده از صدور قطعنامه مشترک لیون میان احزاب کمونیست ایتالیا و اسپانیا (ژوئیه ۷۵) و قطعنامه مشترک رم میان احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه (نوامبر ۷۵) آغاز می شود. حزب کمونیست بریتانیا در نوامبر ۷۷ رسماً به آنها پیوست و در این فاصله حزب کمونیست سوئد نیز مواضع آنها را پذیرفت. اینان نه فقط در خطوط اصلی استرا-تیک با هم توافق نظر دارند بلکه بر استقلال خود فشاری می-کنند. در پایان سال ۷۵ بناسبت نمایش یک فیلم تلویزیونی که مخفیانه از اردوگاه های کار اجباری و " بیمارستانهای روانی " جهت مخالفین سیاسی در شوروی برداشته شده، نمایندگان حزب کمونیست فرانسه " حیرت عمیق خود " را اعلام کردند. اومانیتته روزنامه ارگان حزب در ۱۳ دسامبر قطعنامه دفتر سیاسی حزب را چاپ کرد که به " نقض آشکار حقوق بشر و آزادی عقیده و بیان در شوروی " انتقاد شده بود. پراودا در ۱۹ دسامبر به نوبه خود حیرت خویش را از اینکه " حزب کمونیست فرانسه به عداوت غیر عمد به دام تبلیغات ضد شوروی افتاده " اعلام کرد. در این میان احزاب کمونیست ایتالیا و اسپانیا موضع مشابه با حزب کمونیست فرانسه گرفتند. نشریه خبری حزب کمونیست اسپانیا در ژانویه ۱۹۷۶ (شماره دوم) به صراحت آنچه در حال حاضر در چکسلواکی می گذرد را نفی اصول سوسیالیسم " خواند. در پایان ماه فوریه ۱۹۷۶ کنگره بیست و پنجم حزب کمونیست اتحاد شوروی (ج-ک-ا-ش) در مسکو تشکیل شد. در این کنگره مارشله و کاربو شرکت نکردند. عدم شرکت دبیر کل ها در حوزه ادب و تشریفات بورکراتیک بیان علق جدائی این احزاب کمونیست از مسکو بود. در ۱۷ مارس سوسلف نظریه پرداز رسمی ج-ک-ا-ش بدون یاد آوری مشخص از عنوان " کمونیسم اروپائی " به " کسانیکه اصول مارکسیزم-لنینیسم را کنار نهاده و انترناسیونالیسم پرولتری را فراموش کرده اند " سخت حمله کرد (لوموند ۱۹۷۶/۳/۱۹). در پاسخ به این حمله یونیتا ارگان حزب کمونیست ایتالیا به " آنها که اندیشه لنین را مجدداً به نظامی جامد ساخته اند " انتقاد کرد و حمله سوسلف را نفی مبانی استراتژیک احزاب کمونیست اروپای غربی شمرد (لوموند، ۲۱، ۲۲، ۲۳/۳/۱۹۷۷). در چنین شرایطی کنفرانس احزاب کمونیست اروپا در ۲۹ ژوئیه ۱۹۷۶ در برلین شرقی تشکیل شد. در مجموع بیست و نه حزب: در آن شرکت داشتند (بعنوان رای دهنده و ناظر) و " کمونیسم اروپائی " بطور جدی طرح شد و سائلی که مورد بحث آن است از قبیل پلورالیسم، استقلال احزاب کمونیست و... مورد بحث نمایندگان قرار گرفت. طبرغم تمام تبلیغات، صدای اختلافها از بلندگوهای کنفرانس برلین به وضوح شنیده شد. این کنفرانس نمایانگر علق بحران استالینیزم محسوب می شود. ۳۸. قطعنامه مشترک احزاب " کمونیست اروپائی " بجای انترناسیونالیسم پرولتری از " همبستگی بین المللی احزاب کمونیست " یاد می کند و خود را متکی به " عقاید مارکس و لنین " می شناساند (بجای مارکسیزم-لنینیسم) و " برابری و استقلال هر حزب کمونیست در مسائل داخلی جهت انتخاب هر طریق انتقال ریشه ای به سوی سوسیالیسم " را مورد تأیید قرار

می دهد (اومانیتیه ، ۱۹۷۶/۷/۳) در اکتبر همین سال پیر ژوکس نماینده حزب کمونیست فرانسه در اجتماعي که در پاریس جهت آزادی زندانیان سیاسی بولیوی ، شیلی ، اروگوئه ، چکسلواکی و شوروی برپا شده بود شرکت کرد . پرودا فوراً از " جریحه دار شدن احساسات عمومی در شوروی " یاد کرد و پرسید " چطور شما در چنین مجمعی شرکت داشتید ؟ " (لوموند ۱۹۷۶/۱۰/۲۴) .
اومانیتیه نطق ژوکس در اجتماع فوق را (که توسط کمیته بین المللی ضد اختناق و کمیته ریاضی دانان سازمان داده شده بود) در شش میلیون نسخه چاپ و اضافه کرده بود: " آزادی از سوسیالیزم جدا شدنی نیست " (اومانیتیه ۱۹۷۶/۱۰/۲۳) .

در اول ژانویه ۱۹۷۷ منشور هفتاد و هفت در چکسلواکی منتشر شد . اعضاء کنندگان این منشور سرشناس ترین روشنفکران چک و بسیاری از آنان از مبارزین فعال و قدیمی کمونیست محسوب می شوند . آنها خواستار برقراری آزادی و احترام به حقوق ابتدائی دموکراتیک در کشور خود گشته اند . متن این منشور توسط حزب کمونیست اسپانیا به چاپ رسید و منتشر شد و دبیر انشازات کمیته مرکزی این حزب مقدمه ای بر آن نوشت . اومانیتیه در ۲۵ ژانویه از اعضاء کنندگان منشور دفاع کرد . یونیتا با چاپ متن منشور ، دفاع بی قید و شرط از حقوق نویسندگان آن را اعلام نمود . اینجا مبارزه علیه " کمونیزم اروپائی " به اوج خود رسید . احزاب چاکر مسکو وارد میدان این مبارزه شدند و سیل مقالات علیه این پدیده در مطبوعات گوناگون این احزاب به چاپ رسید .

کوشش شوروی جهت برکناری يك کنفرانس جدید از احزاب کمونیست در اروپا به شکست انجامید و در پراگ اواخر آوریل ۷۷ مיתبندی برقرار شد که از یکسو پرودا آن را " مذاکراتی که مهمترین حادثه سیاسی به حساب می آید " خواند و از سوی دیگر اومانیتیه آن را " حادثه ای معمولی " نامید که " نمی تواند کنفرانس احزاب کمونیست اروپا محسوب گردد ، صرفاً جهت بحث بر سر چاپ مجله مسائل بین المللی برقرار شده است " (۱۹۷۷/۵/۱۲) . مشابه همین نظر را یونیتا در دهم ماه مه اعلام داشت . بدین سلسله شکاف میان " کمونیست های اروپائی " و مسکو عمیق تر شد تا جائیکه در مسافرت رسمی برژنف به فرانسه در ماه ژوئن ۱۹۷۷ هیچ ملاقاتی میان او و مارشه رخ نداد . مارشه در پاسخ خبرنگارانی که علت این عدم ملاقات را جویا می شدند با لبخند گفت : " چه سودی داشت ؟ " این ساله همزمان با حمله هفته نامه دوران - جدید ارگان نظری ح - ک - ا - ش به کمونیزم اروپائی و بطور مشخص به کاربو روی داد . این نشریه در شماره آخر ژوئن ۱۹۷۷ مقاله ای را به معرفی کتاب کاربو کمونیزم اروپائی و دولت اختصاص داده بود . کتاب و نویسنده آن به شیوه کلاسیک استالینی " معرفی " شدند . دبیر کل حزب کمونیست اسپانیا ، موادار پیمان ناتو ، همزمان با هلغین منافع امپریالیست ها و ضد شوروی " معرفی " گردید . در پاسخ به این حملات کمیته مرکزی حزب کمونیست اسپانیا قطعنامه ای صادر کرد و همراه با او یونیتا و مطبوعات رسمی یوگسلاوی شیوه بحث دوران جدید را طرد کردند . در شماره بعدی دوران جدید مقاله ای دیگر به چاپ رسید که باز کاربو را ضد شوروی معرفی می کرد . در مراسم رسمی جشن های شصتین سالگرد انقلاب اکتبر در مسکو به کاربو اجازه صحبت ندادند و او به عنوان اعتراضی به مادرید بازگشت . برلینگر خاموش ماند و زمانیکه از او علت این سکوت را پرسیدند پاسخ داد که به چند و چون ماجرا آگاهی نداشته است (لوموند ، ۵ ، ۶ ، ۱۹۷۷/۱۱/۷) . مارشه اصولاً در مراسم شرکت نداشت اما هیات نمایندگی حزب کمونیست فرانسه نیز چون حزب برادر ایتالیا ساکت ماند .

۷- مبارزه ضد بورکراتیک کارگران

کارگران در کشورهای سرمایه داری پیشرفته ، در تجربه روزمره مبارزه خود علیه سرمایه دست به مبارزه علیه رهبری بورکرات احزاب استالینیست و رفرمیست و نیز رهبری اتحادیه ها زده اند . پیشگام آنان دریافته که این رهبری در جانب سرمایه داران و علیه منافع طبقه کارگر ایستاده است . این آگاهی ضد بورکراتیک منتج از مبارزه ضد بورکراتیکی است که همپای مبارزه علیه سرمایه تکوین یافته است . زمانی این مساله که مبارزه علیه سرمایه اساسی ترین شکل پیکار کارگری است به رهبری بورکرات احزاب و اتحادیه ها امکان می داد که مبارزه ضد بورکراتیک کارگری را سرکوب نمایند یا حداقل مسیر آن را منحرف سازند . اما امروز این عمل برای بورکراتها سخت و دشوار شده است . یکی از دلایل مهم این نکته مبارزه گسترده ضد بورکراتیک کارگران در کشورهای به اصطلاح سوسیالیست است . آنجا کارگران با بورکراسی بعنوان دشمن شناخته شده رو بروند و در روند مبارزه طولانی خود دریافته اند که قشر بورکراتیک بسیاری از حقوق طبقاتی را از آنها سلب کرده است . بارش دامنه مبارزه ضد بورکراسی در جوامع در حال گذار بخش عمده ای از روشنفکران همراه پیشروی کارگری علیه رهبری استالینیست احزاب و اتحادیه ها ایستاده اند . امروزه چنان این مبارزه رشد کرده که دیگر مطبوعات رسمی احزاب کمونیست این کشورها قادر به انکار آن نیستند و با روش قدیمی خود ریشه آن را در تحریکات امپریالیزم می شناسند . بورکراتها با تکیه روی عناصری که در حاشیه این مبارزه حقانیت تاریخی انقلابهای کارگری و دستاورد های این انقلاب ها را رد می کنند ، می کوشند سرکوب کل مبارزین را توجیه نمایند . جدا از این مساله که وجود این عوامل " دست راستی و ارتجاعی " هیچگونه دلیلی به دست بورکراتها نمی دهد تا نظام حفقان پلیسی و ترور خود را برقرار کنند ، باید گفت عناصر مذکور خود محصول دوران ارتجاع ترمیدری بورکراتیک هستند . کسانی چون سولژنیتسین که از دیدگاه شوونیستی-سیخی خود انقلاب اکتبر را طرد و لعن می کنند و آن را " نقطه شروع ترور سرخ " می خوانند در نهایت زاده همین نظام بورکراتیک هستند . کافی است بیاد آوریم که اینان کشتار جمعی بدون محاکمه ، تبعید و زندان و شکنجه ، اردوگاههای کار اجباری ، توقیف مخالفین در بیمارستانهای روانی ، ترور مطلق پلیسی و حفقان سیاسی را دیده اند و مجموعه این همه به آنها به عنوان سوسیالیزم معرفی شده است . عکس العمل آنها در رد سوسیالیزم ریشه در این واقعیت دارد و مسوول لبت نهائی آن به گردن استالینیست هاست . مدل به درستی یاد آوری می شود که " وقتی کارتر جهت حقوق مدنی در اتحاد شوروی موضع میگیرد یا سولژنیتسین علیه انقلاب اکتبر بحث راه می اندازد ... بورکراتهای مسکو می توانند طبقه کارگر را از راه راستین دور کنند . . . ولی زمانیکه برلینگر ، کاربو یا مارشه به آرامی از پلورالیزم سیاسی در ساختن سوسیالیسم سخن می رانند ، مساله به زبان کرملین تغییر می کند ، اینجا باید بدان کند که بزرگترین احزاب کمونیست در جهان سرمایه داری به سوی اردوگاه امپریالیزم تغییر جهت داده اند و یا باید بپذیرد که راه حل هائی در مقابل شکل قدرت استالینی و مابعد استالینی از خاستگاه کارگری موجود است . " (۴) در شوروی و دیگر جوامع در حال گذار ، نسل تازه ای از کارگران مبارزه خود را علیه بورکراتها به پیش می برد ، سرکوبی که در سالهای ۱۹۵۲ در برلین ، ۱۹۵۶ در بوداپست و ۱۹۶۸ در پراگ انجام شده و خشونت که در سالهای اخیر در مقابل با اعتصابات کارگری بکار رفته هراس بورکراتها را از مبارزه ای که علیه آنها می شود ، نشان می دهد . امروزه در بسیاری از این کشورها کارگران به سازمان دادن کمیته های دفاع کارگری موفق شده اند و در تمامی آنها اپوزیسیون کارگری

۱- محد و دیت های " کمونیزم اروپائی "

احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه در پایان جنگ دوم بصورت سازمان های توده ای ، از یکسو همونی دیر پای سوسیال دمکراسی را شکستند و از سوی دیگر از طریق نظارت بر اتحادیه ها ، بسط تدریج ارگانهای خود انگیزه کارگری را از میان بردند . ارگانهایی که در سالهای مقاومت و در شرایط انقلابی پس از جنگ رشد کرده بودند . این احزاب ابتدا کارگران و اقشار تحت ستم را خلع سلاح کردند و سپس در چارچوب سازش با بورژوازی ، پارلماناریزم را پیش روی خود نهادند . تنزل آنان در این طریق با ظهور " کمونیزم اروپائی " کامل شده است . واضح است که این همه از نظر بورکراتهای کرملین ایرادی نداشته و ندارد . حمله امریزی این بورکراتها به " کمونیزم اروپائی " مثل همیشه در چارچوب دفاع از منافع خود ایشان باقی مانده است . بهر حال این مسأله پرسیدنی است که آیا احزاب " کمونیست اروپائی " می توانند تمامی طریق تبدیل به احزاب سوسیال دمکرات را تا نهایت آن بیپیمایند ؟ آیا آن چنان پایمهای عینی مستقل از مسکو یافته اند که بطور کامل از تسلط حزب کمونیست و دولت شوروی خلاص گردند و دیگر ابزاری در دست دیپلماسی کرملین نباشند ؟

این واقعیت که روند سوسیال دمکراتیزه شدن احزاب " کمونیست اروپائی " بازتاب استراتژی رفرمیستی آنها در سطح مسائل تشکیلاتی است به تنهایی به سوال بالا پاسخ نمی دهد . بایست وابستگی نهایی احزاب کمونیست به دول کارگری منحل شده را در نظر گرفت . دقیقاً این وابستگی است که احزاب کمونیست را از سوی سیال دمکراسی جدا نموده و حتی در شرایط حاضر از جانب " کمونیست های اروپائی " انکار نشده است . روند تاریخی تشکیلات آنها و " روابط طبقاتی بنیادیشان ، مناسبات آنها با دولت بورژوازی در واقعیت نهادی آن " از تبدیل کامل ایشان به احزاب سوسیال دمکرات مانع می شود .^{۴۲} در سطح جهانی نیز " استقلال " این احزاب از شوروی تا کنون اسباب وابستگی آنها به امپریالیزم نشده ، همواره مبلغ همزیستی صالحت آمیز باقی مانده اند و در این مورد دقیقاً مدافع " نظریه " بورکراتهای کرملین بوده اند . در مورد آنگولا و هندوچین از سیاست شوروی دفاع کرده اند و در اختلافهای مسکو- پکن نیز آشکارا جهت مسکو را گرفته اند . در ماه مه ۱۹۷۷ برلینگر اعلام کرده که " حزب کمونیست ایتالیا در هر تضاد جهانی بدون قید و شرط در جانب اتحاد شوروی خواهد بود " . مندل حق دارد که در مقاله اش " سه بعد " کمونیزم اروپائی " می نویسد : " این احزاب جهت پیچیدن تمامی طریق و بدل شدن به احزاب سوسیال دمکرات ، نه خود تمایل دارند و نه به انجمنام آن قادرند " .^{۴۳}

" کمونیزم اروپائی " به مثابه واکنش به مبارزه ضد بورکراتیک کارگران ایجاد شده ، سلسله بحث های آن در دفاع از دمکراسی کارگری و انتقاد هایش به احزاب برادر که قدرت سیاسی را در دست دارند در راستای این شکل گیری رشد کرده است . " کمونیست های اروپائی " می گویند مبارزه ضد بورکراتیک را از مسیر اصلی آن خارج کنند ، از اینرو دفاع آنها از " حقوق دمکراتیک شهروندان شوروی " محدود و سخت یک جانبه و ناقص است . اما ذات طرح این مسائل انبوهی از مسائل تازه را ایجاد کرده ، بحث بر سر ریشه های انحطاط جوامعی که در آنها بورکراسی زائده ای بر دولت کارگری منحل شده و بر سر قدرت است نه فقط نوشته های نظریه پردازان و تاریخ نگاران احزاب " کمونیست اروپائی " (مثلاً مورد ژان النشتاین) را پر کرده ، بلکه در پایه های توده ای این احزاب بصورت بحثی اساسی طرح شده است . اما یکبار هم در نوشته های رسمی این احزاب تلاشی جهت یافتن یک راه حل علمی

در حال رشد است . برابر مبارزات کارگری و مبارزه ای که احزاب انقلابی در کشورهای سرمایه داری به پیش بردند بورکراتها واداً به آزاد کردن افرادی شده اند که نه فقط چون سولژ نیتسین ضد انقلابی نیستند بلکه در شرایط ترور استالینی نیز ایمان خویش را به آینده سوسیالیستی از دست نداده اند . این تهمت که مبارزین جدی علیه ترور بورکراتیک جاسوس امپریالیست ها هستند بلافاصله علیه خود بورکراتها بر می گردد . بسیاری از امضاء کنندگان منشور ۷۷ اعضا سرشناس و قدیمی حزب کمونیست چکسلواکی هستند . آیا اینان جاسوس امپریالیزم هستند ؟ آیا حزب کمونیست ایتالیا که از ایشان دفاع بی قید و شرط کرده جانب امپریالیست ها را گرفته ؟ سخت مضحک است که میان امضاء کمیته دفاع کارگری لهستان بسط جستجوی عوامل امپریالیزم برویم . " هیات منصفه " دادگاه پیتروپول هنوز پس از هشت سال مدارکی را که مدعیان رابطه متهم با " نیروهای ارتجاعی داخل " را روشن می نماید ارائه نکرده اند ، هیچ سندی در رابطه با اخراج ولف بهرمن از آلمان شرقی ارائه نشده که دال بر " همکاری وی با امپریالیست ها " باشد . هیچ مدرکی در مورد اتهامات وارده به پیلوچ منتشر نگردیده است . آیا واقعاً بورکراتها قادرند ثابت کنند که ردلف با هرو نویسنده کتاب آلترنا تیو: معرفی سوسیالیزم در شکل امروزی آن جاسوس امپریالیزم است ؟ یا فیلسوف چکسلواکی کارل کوزک که نویسنده کتاب دیالکتیک مشخص که سالها است حق تدریس و چاپ آثارش را ندارد ، ارتجاعی است ؟ آلتر- ناتیو و دیالکتیک مشخص اثر خود را گذاشته اند و به رشد آگاهی ضد بورکراتیک یاری کرده اند ، و از سوی دیگر این آثار بیان نظری مبارزه طولانی کارگران علیه قشر بورکراتیک محسوب می شوند . در کشورهای سرمایه داری (خاصه در اروپا) مبارزه ضد بورکراتیک رشد یافته است از سال ۱۹۶۸ به اینسو هنگام با رشد این مبارزه ، قشری پیشرو از مبارزین کارگر رشد کرده که حتی درون احزاب و اتحادیه های تحت اختیار استالینیست ها و سوسیالیست ها از اجرای فرامین رهبری بورکرات سر باز می زند . در کشورهای اروپائی لاتین تعداد اعتصابهایی که توسط این رهبری شکسته شده اندیا در محدود ۵۰ مذاکره با صاحبان صنایع از بروز آنها جلوگیری شده کم نیست . اما هر بار بورکراتها خود را با مبارزه قشر آگاهی از کارگران روبرو دیده اند . آگاهی حاصل از مبارزه خود بخودی را می توان نتیجه تضاد میان خواست های ضد سرمایه داری توده های رنجبر و سیاست سازش طبقاتی رهبری دانست . ایتالیا مثال خوبی از این مبارزه را بدست می دهد . از بیست ژوئن ۱۹۷۶ به اینسو ما شاهد نمونه های جالبی از مبارزه کارگران ضد بورکراتها بوده ایم . گرد هم آئی و قطعنامه بیش از ۶۰۰ نماینده شورا های کارخانه های منطقه میلان علیه رهبری رفرمیست اتحادیه ها ، گرد هم آئی کارگران " سبریکو " ، اینکه در پیرلی ۲۵ درصد آراء به احزاب انقلابی داده شد . . . اگر تا این سال های آخر آلترنا تیو انقلابی دقیق نه فقط جهت مجموعه طبقه بلکه جهت پیشروی کارگری نیز روشن نبود ، در سالهای اخیر این آلترنا تیو بواسطه گسترش مبارزه ضد سرمایه ، بحران سرمایه داری پسین ، رشد آگاهی امکان پذیر کارگران (و در متن آن رشد آگاهی ضد بورکراتیک) در حال تکوین است . از نخستین آثار رشد این مبارزه از میان رفتن اوهامی است که در ذهن کارگران توسط دستگاه تولید ایدئولوژی حزب استالینیستی ایجاد شده بود . یکی از مهمترین این اوهام آگاهی کاذب و خطاست که کارگر با جدا شدن از حزب یا اتحادیه رفرمیست از کل طبقه جدا مانده است . فعالیت گروه ها و احزاب انقلابی و پیشروی متشکل آنها دراز میان بردن اوهام و خرافات سیاسی و در آگاه کردن پرولتاریا سهم عمده ای داشته است . " شب تاریک " استالینی سپری شده و توده های میلیونی کارگر در مبارزه روزمره خود تضاد میان برنامه سازش طبقاتی رهبری را با منافع خویش آشکار می بینند .

نشده است. هنوز هم مثل سابق ضرورت انقلاب سیاسی کارگران در جوامع در حال گذار از جانب این احزاب نفی نمی‌شود. تا زمانی که این ضرورت درک نشود و تحلیل علمی و دقیقی از بوروکراسی ارائه نگردد، بحث پیرامون دفاع از حقوق دمکراتیک و کارگری در جوامع در حال گذار صرفاً در نوشته‌ها و خطابه‌ها ادامه پیدا می‌کند. یافتن راه حل علمی و دفاع پیگیر از این حقوق کار احزاب "کمونیست اروپائی" نیست که خود بدل به مانعی در انکشاف انقلاب در اروپا شده‌اند. این دفاع بر پایه تحلیل مارکسیستی از کشورهای "سوسیالیستی" از عهده انقلابیون بر می‌آید.

احزاب "کمونیست اروپائی" خواستار برسمیت شناخته شدن استقلال خود در انتخاب طریق ضروری در رسیدن به سوسیالیسم در کشور خود و از میان رفتن "مرکز مقدس" کرملین و نظارتش بر "جنبش کمونیستی" هستند. در راستای این خواست از عدم وجود حقوق بشر و ابتدائی ترین حقوق دمکراتیک در اتحاد شوروی و کشورهای اروپائی شرقی انتقاد کرده‌اند و در چند مورد مشخص از زندانیان سیاسی که در "تیمارستانهای روانی" نگه داشته شده‌اند دفاع علمی کرده‌اند. اما "کمونیست‌های اروپائی" نتوانسته‌اند هیچ راه حلی به کارگران جوامع در حال گذار پیشنهاد کنند. جنبه ناکامل انتقاد آنها اینجا معلوم می‌شود که در عین حال که خود بحث از حقوق کارگری در شوروی و اروپائی شرقی می‌کنند در داخل احزاب خویش اختناق کامل استالینی برقرار کرده‌اند. اینان که خود بر مبنای سانترالیزم بورکراتیک حق کارگران را پایمال می‌کنند، به "احزاب برادر" می‌تازند که چرا دمکراسی را رعایت نمی‌کنند. حق اعتصاب کارگران در جوامع در حال گذار و سایر حقوق طبقاتی کارگری چون تجمع و تظاهر علیه مدیریت بورکراتیک، استقلال اتحادیه‌ها از دولت، وجود شوراهای کارگری به مثابه پایه اساسی دولت کارگری، حقوق دمکراتیک در تطبیق آن مورد بحث و خواست "کمونیست‌های اروپائی" نیست. از این همه هرگز یاد نکرده‌اند، نه در مناسبت با شوروی و دیگر کشور - های "سوسیالیست" و نه در طرح "سوسیالیسم با چهره انسانی" که ورد زبان آنهاست. انتقاد ملایم آنها به "احزاب برادر" که در چارچوب باور به مهمات ایدئولوژیک استالینی ارائه می‌شود نمایشگر محدودیت وجودی آنهاست. از سوی دیگر "طریق علمی به سوی سوسیالیسم" که جهت ساده تر شدن "سازش تاریخی" با بورژوازی عنوان شده نشان می‌دهد که بحث "کمونیست‌های اروپائی" چشم انداز انقلاب سوسیالیستی اروپا و انقلاب جهانی نیست و هم از این رو خواستار شناسائی استقلال هر حزب بر پایه انترناسیونالیسم پرولتری نیستند. "کمونیست‌های اروپائی" در مقابل این نظر که انترناسیونالیسم پرولتری یعنی دفاع از بورکراسی مستقر در اتحاد شوروی، بحثی از انترناسیونالیسم به مثابه پاسخی به نیاز تمرکز تجربیات مبارزه پرولتاریا و توده‌های رنجبر در سطح جهانی نمی‌کنند. بلکه مطابق منطق شوونیستی خود (منطق سوسیالیسم در یک کشور) راه‌های فرانسوی، ایتالیائی، اسپانیائی و انگلیسی جهت "تحقق بخشیدن به سوسیالیسم" پیش روی خود نهاده‌اند. این راهها در تقابل کامل با انترناسیونالیسم کارگری است که نه یک اصل اخلاقی بلکه متکی به واقعیت علمی بودن انقلاب جهانی طبقه کارگر است. "کمونیست‌های اروپائی" مبارزه جهانی در راه سوسیالیسم را مطابق فرمولهای بوخارین و همسان استالینی که به او "انتقاد" دارند، به اجراء جدا و صاحب قانون بندیهای اساساً متفاوت تفکیک کرده‌اند.

الف • ب
ژانویه ۱۹۷۸

- ۱- در این مورد رجوع کنید به مقاله مندل در: *Critiques de l'économie Politique*, No.24-25, pp.3-23.
- ۲- ارقام از مقاله مندل در ماخذ زیر نقل شده‌اند: *Inprecor*, No. 61-62, p.4.
- ۳- Lenin, V.I., *Selected Works*, N.Y., '67, Vol.3, p.392.
- ۴- Marx, K., Engels, F., *Selected Works*, Moscow, '73, Vol.1, pp.186-204. در این مورد به مقاله کوتلی بنام "برنشتاین و مارکسیزم بین الملل" دوم "رجوع کنید در: *From Rousseau to Lenin*, London, '72, pp.44-108.
- ۵- نقل از مقاله لوکاج به مناسبت هفتادمین سالگرد تولد کائوتسکی در: *Lukacz, G., Political Writings: 1919-1929*, London, '72, p.127.
- ۶- Colletti, L., Op.cit., p.105.
- ۷- تنها توسط بوخارین تنظیم شده‌اند. رجوع کنید به: *Quatre Premiers Congrès Mondiaux de l'Internationale Communiste, 1919-1923*, Paris, '75, p.67 (No.8).
- ۸- Lukacz, G., Op. Cit., p.56.
- ۹- جهت مطالعه دقیق بحث‌های روزالوکزا مورگ با کائوتسکی به کتاب زیر رجوع کنید: *Rosa Luxemburg*, London, '69, pp. 279-302.
- و به مقاله پری اندرسن (بخش مربوط به استراتژی فرسایش) *Anderson, P., "The Antinomies of Antonio Gramsci," IN New Left Review*, No.100, pp.61-65.
- ۱۰- Weber, H., *Parti Communiste Italien: Aux Sources de l'Eurocommunisme*, Paris, '77, p.40.
- ۱۱- Bosi, M., Portelli, H. (eds.), *Les P.C. Espagnols, Français, Italien Face au Pouvoir*, Paris, '76, p.147.
- جهت مطالعه ریشه‌های "کمونیسم اروپائی" نزد تئولیتی به سخنرانی جوزپه بوفا از رهبران حزب کمونیست ایتالیا رجوع کنید. متن انگلیسی آن در: *Eurored*, No.5.
- ۱۲- جهت بهتر شناختن این ایدئولوژیکها به نشریه زیر رجوع کنید: *Mondoperario*, No.4, 1976.
- از چرونی مقاله‌ای به فارسی ترجمه شده، بحث پیرامون رابطه دمکراسی و سوسیالیسم در نشریه *کاوش*، شماره ۱، به چاپ رسیده است. این مقاله جامع کلیه انحرافات است که مورد بحث ما می‌باشند.
- ۱۳- در نقل اصول نظرات بالا کوشش کرده‌ام جملات را مطابق متن مقاله چرونی بیاورم.
- ۱۴- Marx, K., Engels, F., Op. Cit., Vol.1, p.215.
- ۱۵- Colletti, L., *Politique et Philosophie*, Paris, '75, p.17. متن اصلی مصاحبه در ماخذ زیر چاپ شده.
- ۱۶- Lenin, V.I., Op. Cit., Vol. 3, p.401.
- ۱۷- به فصول دوم و سوم کتاب زیر رجوع کنید: *Carillo, S., Euro-Communism et Etat*, Paris, '77, pp.39-112.
- ۱۸- صاحب میثان در نشریه زیر چاپ شده: *Critique Communiste*, No. 13, pp.129-159.
- بخش مربوط به گرامشی در صفحات ۴۵-۱۴۴ آمده است.
- ۱۹- گرامشی در دو مورد این مساله را مطرح کرده است. یکبار درباره نظریه ژنرال کراسنوف: *Gramsci, A., Quaderni del Carcere*, Torino, '75, Vol.3, pp.1614-1616.
- و بار دیگر مستقیماً درباره تفاوت روش‌های پیشبرد انقلاب در روسیه و اروپای غربی *Ibid.*, Vol.2, pp.865-66.

- Valier, J., Le Parti Communiste Francais et la Theorie du C.M.E., Paris, '76.
- Theret, B., Wiewiorka, M., Critique de la Theorie du C.M.E., Paris, '78.
- Marx, K., Engels, F., Op. cit., Vol.3, p.26. — ۳۱
- Lenin, V.I., Op. Cit., Vol.5, pp.46-47. — ۳۲
- Althusser, L., 2eme Congres, Paris, '77. p.9. — ۳۳
- Morning Star, 20-1-76. — ۳۴
- Trotsky, L., Writings of 1938-39, N.Y., '74, p.71. — ۳۵
- ۳۶ - در این مورد به مقاله کلودن تحت عنوان "انشعاب در حزب کمونیست اسپانیا" رجوع کنید:
- New Left Review, No. 70, pp.75-100.
- Ibid., pp. 87-88. — ۳۷
- ۳۸ - مقاله مندل در شماره ۵۶ دوره سابق مجله Inprecor به چاپ رسیده است *
- ۳۹ - جری هازک از امضاءکنندگان این منشور کتابی نوشته که جهت آشنائی با اختناق حاکم در چکسلواکی سودمند است:
- Hajek, J., Dix Ans Apres: Prague 68-78, Paris, '78.
- ۴۰ - متن هردو مقاله دوران جدید از طرف حزب توده ایبران به فارسی درآمده در: دنیاه شماره ۵، مرداد ۱۳۵۶ *
- ۴۱ - مقاله مندل در Inprecor دوره جدید شماره ۵ چاپ شده است *
- Weber, H., Op. Cit., p.36. — ۴۲
- ۴۳ - رجوع کنید به مقاله مندل در شماره ۵ دوره جدید Inprecor.
- قطعه معروف مورد دوم است که در ترجمه انگلیسی دفاتر زندان (چاپ ۱۹۷۱) در صفحات ۳۵-۳۴ و در ترجمه فرانسه منتخب آثار (چاپ ۱۹۷۵) در صفحات ۳۶-۳۴ آمده است *
- ۴۰ - نقل از مقاله "اعتصاب عمومی، حزب واتحادیه" در: Luxemburg, J., Oeuvres 1, Paris, '69. p.155.
- Anderson, P., Op. Cit., p.65. — ۴۱
- Lenin, V.I., Op. Cit., Vol.2, pp.578-79. — ۴۲
- Ibid., p.585. — ۴۳
- ۴۴ - سخنرانی بودیگا در پروتکل آلمانی کنگره نقل شده * رجوع کنید به:
- Anderson, P., Op. Cit., pp.54-55.
- Critique Communiste, No. 8-9, pp.135-36. — ۴۵
- ۴۶ - برنامه اقتصادی دولت سوآرز در اسپانیا برای سال ۱۹۷۸ بیست درصد افزایش دستمزد کارگران را پیشبینی کرده در حالیکه ترقی قیمت کالاها هم مصرفی بیش از سی درصد تخمین زده میشود:
- Rouge, 25-10-77, p.1.
- ۴۷ - در مورد سازش تاریخی به مقاله میان رجوع کنید:
- Inprecor, No.9, pp.5-9.
- Varga, E., Essais sur l'Economie Politique du Capitalisme, Moscow, n.d., pp.50-51. — ۴۸
- Marx, K., Capital, Vol.3, N.Y., '73, pp.196-97. — ۴۹
- ۳۰ - کتابی که از طرف حزب کمونیست فرانسه در بیان و دفاع از "نظریه سرمایه داری انحصاری دولتی" به چاپ رسیده مجموعه مقالات پل بوکارآ میباشد: Boccara, P., Etudes sur le C.M.E., Paris, '73,
- در انتقاد به این نظریه دو کتاب زیر سودمندند: